

پست مدرنیسم و مدیریت رسانه

■ قاسم صفایی نژاد

دانشجوی دکتری مدیریت رسانه، دانشگاه تهران
safaeinejad@ut.ac.ir

چکیده

پست مدرنیته به عنوان یکی از جدیدترین مباحث عصر ما مطرح است. همواره در علوم مختلف به خصوص علوم انسانی و به خصوص مطالعات فرهنگی و آثار هنری سخنی از پست مدرن و دیدگاه‌های پست مدرنیست‌ها به گوش می‌رسد. در این پژوهش سعی شده است که با معرفی اجمالی دوران مدرنیسم - که در واقع پس از طی این دوره، پست مدرن می‌تواند عرض اندام کند - به چگونگی شکل‌گیری نظریات پست مدرن پرداخته شود، اندیشمندان این مکتب به طور خلاصه معرفی شوند و دیدگاه‌های آنان به صورت مختصر و مفید به اطلاع خواننده برسد. همچنین در ادامه سعی شده است به دو موضوع اساسی پرداخته شود؛ یکی نظریات مدیریتی مرتبط با پست مدرن و دیگری چگونگی استفاده از دیدگاه‌های پست مدرنیسم در رسانه‌ها. در واقع سعی نگارنده بر این است تا بتواند از مجموع مباحث فوق، نگاه پست مدرن به مدیریت رسانه را تشریح نماید. با توجه به نو بودن دیدگاه‌های پست مدرن بر مدیریت رسانه‌ها از تمامی اساتید، پژوهشگران و مدیران رسانه در جهت تکمیل این پژوهش خواستار یاری هستم.

واژگان کلیدی

مدیریت رسانه، پست مدرنیسم، مدرنیسم، رسانه، مدیریت

مقدمه

پیش از ورود به بحث در خصوص مدرنیته لازم است تصویری اجمالی از رویدادهای مهم تاریخ تکامل اجتماعی ملل مغرب زمین که در واقع زمینه‌ها و بسترهای اساسی ظهور و تکوین رخساره اجتماعی مدرنیته را فراهم ساخته‌اند، ترسیم نماییم. (نوذری، ۱۳۸۵: ۶) این حوادث و رویدادها به لحاظ ترتیب زمانی عبارت هستند از:

- رنسانس (نوزایی) از قرون چهاردهم میلادی
- رفورماسیون (جنبش اصلاح دینی) قرن شانزدهم میلادی
- عصر روشنگری از اواخر قرن هفده و اوایل قرن هجده

• انقلاب صنعتی نیمه دوم قرن هجده و نیمه

اول قرن نوزده

در این پژوهش به صورت کاملاً خلاصه و فقط جهت آشنایی شرایط اجتماعی و تفکری سر برآوردن تفکرات پست مدرن، این سیر تکامل نگاشته شده است.

رنسانس

معمولاً آغاز رنسانس به قرن چهاردهم میلادی و شهر فلورانس ایتالیا باز می‌گردد که در آن جا آرا و عقاید و افکار اومانیستی در حال ظهور و سر برآوردن بود. علاوه بر این پا به پای ظهور افکار اومانیستی، توجه و علاقه‌مندی به آثار کلاسیک عهد عتیق، همراه با ناتورالیسم ذاتی

آن و وفاداری و پایبندی آن به طبیعت نیز رشد و گسترش فراوانی یافت. (نوذری، ۱۱۳۸۵)

از قرن چهاردهم تا اواخر قرن پانزدهم میلادی به رنسانس اولیه یا آغازین موسوم است و از پایان قرن پانزدهم به بعد به رنسانس عالی یا پیشرفته (high renaissance) مشهور است. طی این دوره شهرهای ونیز و رم نیز پا به پای فلورانس در شکوفایی و رونق هنر، ادبیات و فرهنگ و تکامل اندیشه‌های اجتماعی گام برمی‌دارند. از جمله مهم‌ترین شخصیت‌های اولیه این جنبش عظیم فکری، فرهنگی و هنری می‌توان به نویسندگانی چون فرانچسکو پترارک (Petrarch)، دانته الیگیری (Dante)، جیووانی بوکاچیو (Boccaccio) و جیوتو دی بوندن نقاش (Giotto) اشاره کرد. اشخاص مانند لئوناردو داوینچی و میکل آنژ نیز نمونه‌های برجسته «مردان رنسانس» به شمار می‌روند، شخصیت‌هایی آرمانی که در تمامی حوزه‌های هنر و آموزش برجسته بودند.

از نظر تفکری نیز ظهور نخستین نگرش‌ها و دیدگاه‌هایی که به تکوین و پیدایش رنسانس منجر شده‌اند، و همین طور مفهوم اساسی و زیربنایی «احیا و نوزایی فرهنگ» را باید به نویسندگان و پژوهشگران ایتالیایی طی قرون ۱۴، ۱۵ و ۱۶ میلادی نسبت داد. این نویسندگان از آن‌جا که بخش اعظم دغدغه خاطر و اشتغال فکری خود را مطالعه و بررسی آن‌چه که امروز تحت عنوان علوم انسانی (the humanities) یا انسانیات شناخت شده است، اختصاص داده بودند، لذا به همین خاطر بعدها به «اومانیسیت‌ها» یا انسان‌گرایان مشهور شدند. (نوذری، ۱۳۸۵: ۱۳)

این دوره در این حوزه «فرانچسکو پترارک»، «اراسموس» ملقب به پرنس اومانیسیت‌ها و «بورکهارت» هستند.

رفورماسیون

دومین حادثه مهم و تأثیرگذار در تاریخ اجتماعی مغرب زمین، جنبش اصلاح مذهبی یا رفورماسیون است که در قرون شانزدهم به

منظور اعمال اصلاحاتی در نظریات، عقاید و کاربست‌های دینی کلیسای کاتولیک رم آغاز گردید و منجر به تأسیس کلیساهای پروتستان شد. گروه‌های مخالف، کلیسای حاکم را به دلیل ثروت اندوزی، قدرت و سلسله مراتب ساختاری شدید آن مورد انتقاد قرار داده بودند و بر ضرورت بازگشت به سادگی، زهد و ترک علائق دنیوی که در کتاب مقدس آمده بود، تأکید می‌ورزیدند. (نوذری، ۱۳۸۵: ۲۷)

آثار نویسندگان اومانیسیت نظیر اراسموس الهام‌بخش جنبش اصلاح مذهبی بود.

معمولاً آغاز رفورماسیون را در سال ۱۵۱۷ و از شهر ویتنبرگ (Wittenberg) می‌دانند. در این سال مارتین لوتر رساله معروف خود یعنی «تود و پنج تز» در انتقاد از اقدام کلیسای کاتولیک مبنی بر فروش عفو و بخشش را صادر و منتشر کرد. کلیسای کاتولیک با سوءاستفاده از جهل و احساسات مذهبی توده‌ها و به منظور کسب سود و ثروت در اقدامی بی‌سابقه شروع به عفو و بخشش الهی در ازای پرداخت پول به کلیسا نمود! لوتر در نود و پنج تز خود به انتقاد از موارد دیگری که در کلیسای حاکم کاتولیک به صورت اصولی مقدس و خدشه‌ناپذیر در آمده بودند نیز پرداخت؛ از جمله مسئله معصومیت و عاری از خطا بودن پاپ‌ها، تجرد کشیش‌ها (ممنوعیت ازدواج کشیش‌ها و راهبه‌ها)، عقیده به استحاله جوهری (یعنی این اعتقاد که نان و شراب مصرفی در آیین عشاء ربانی مسیحیان هنگام ورود به بدن شخص تبدیل به جسم و خون عیسی مسیح می‌گردد) و فساد موجود در میان اولیای کلیسا و محافل مذهبی را مورد حملات و انتقادات شدیدی قرار داد.

این جنبش به مرور در سایر کشورها به رهبری تسوینگلی، مونتسر و بعداً کالون پا گرفت. کالونیسیم به فرانسه، آلمان، هلند، اسکاتلند و ایالات متحده نیز تسری یافت. (نوذری، ۱۳۸۵: ۲۸)

روشنگری

روشنگری جنبشی فکری و نهضتی فرهنگی،

مدیریت

شماره ۲۰
تیر ۹۵

۵۴

اجتماعی، سیاسی است که ایمان به عقل به عنوان کلید اصلی دانش، شناخت و پیشرفت بشری، مفهوم تساهل دینی و مبارزه با هر گونه خرافه پرستی محورهای اصلی آن محسوب می شود. (نوذری، ۱۳۸۵: ۴۹)

آرای روشنگری را می توان ادامه منطقی دستاوردهای رنسانس و رفورماسیون دانست. در تعریف عامی که از روشنگری ارائه می شود معمولاً آن را جنبش فکری و اعتقادی می دانند که به مفاهیم به هم پیوسته و دارای ارتباط متقابل متعدد نظیر خدا، عقل، طبیعت و انسان می پردازد که در میان روشنفکران اروپایی قرن هفدهم رواج گسترده ای داشتند. روشنگری، شیوه زندگی اروپاییان را به باد حمله گرفت و با اعتقاد به این که عقل سلیم قادر به کشف و ارائه دانش مفید و شناخت سودمند برای انسان ها است، بر آن بود تا با فراهم ساختن بسترهای مناسب آزادی، بتواند سعادت و خوشبختی انسان ها را محقق سازد.

جریان مهم دیگری که در این روند رخ داد، پیدایش چارچوب ارجاعی یا قالب اندیشگی تازه ای بود که می رفت تا تأثیرات، نتایج و دستاوردهای مهمی به جای بگذارد؛ این چارچوب ارجاعی چیزی نبود جز شروع یا ظهور علم جدید، رشته یا مبحثی که دیری نپایید تضادهای خود با لفاظی های دینی و موهومات یونانی و رومی را آشکار ساخت. (نوذری، ۱۳۸۵: ۵۴) این جریان در واقع همان انقلاب علمی بود.

از شخصیت های مؤثر این دوره می توان به بیکن، دکارت، کانت، لاک، نیوتن، ولتر، هیوم، گالیله، بار کلی اشاره کرد.

انقلاب صنعتی

چهارمین ستون یا رکن که بنای مدرنیته بر آن استوار است انقلاب صنعتی است که از نیمه دوم قرن هجده تا نیمه اول قرن نوزده میلادی امتداد می یابد. این تحولات بدو از انگلستان شروع شد و به تدریج سایر کشورهای اروپایی را در بر گرفت. ویژگی شاخص آن را می توان

جابجایی و جایگزینی ماشین های با قدرت مکانیکی و قوه بخار به جای ابزار دست ساز و نیروی کار یدی و تمرکز صنعت در تأسیسات عظیم دانست. (نوذری، ۱۳۸۵: ۷۷)

طی این روند بخش اعظم نیروی کار از بخش کشاورزی به بخش صنعت کشیده شدند. وقوع تحولات عمده در ابزار و شیوه های کشاورزی، سبب آزادی کارگران یا نیروی کار برای فعالیت در کارخانه ها گردید. صنایع نساجی و بافندگی در این میان نمونه بارز روند صنعتی شدن به شمار می روند. علاوه بر آن، شمار عظیمی از معادن ذغال سنگ و آهن نیز عامل مهمی در رشد صنعتی انگلستان محسوب می شوند.

بدین ترتیب در یک کلام انقلاب صنعتی بیانگر انتقال و گذار از جامعه ثابت و ایستای کشاورزی و تجاری به جامعه صنعتی مدرن به شمار می رود. البته انقلاب صنعتی در کنار دستاوردهای مثبتی که موجب تحول در شرایط زندگی انسان ها گردید، معضلاتی را نیز در پی داشت: افزایش تضاد کارگر و کارفرما، افزایش سختی و مشقات کار و مهم تر از همه آلودگی محیط زیست.

این پدیده مهم را از این جهت «انقلاب» نامیده اند که تحولات ساختاری و اجتماعی عمیق و بنیادینی در پی داشت. این واژه نخستین بار در فرانسه ابداع گردید و هدف از آن مقایسه انقلاب صنعتی با انقلاب فرانسه بود. از جمله این تحولات می توان به تغییر ساختارهای جمعیتی، تغییر در بافت زندگی روستایی و شهری، تحول در ارتباطات، در سبک زندگی، در تعهدات و روابط میان افراد، در مناسبات دینی و اخلاقیات و مهم تر از همه در ماهیت و کارکرد نهادهای سیاسی جوامع اشاره کرد. (نوذری، ۱۳۸۵: ۷۷-۸۱)

دستاوردها و تحولات مدرنیسم

مدرنیته و مدرنیسم با ریشه های عمیق در تحولات تاریخی نزدیک به شش قرن متمادی، میراث خوار آن به شمار می روند. آن چه که تحت عنوان مدرنیته از آن یاد می شود چیزی

نیست جز دستاوردهای عمیق سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فکری، فرهنگی و ... در تمامی حوزه‌های حیات فردی و اجتماعی بشر. دستاوردها و تحولاتی که به صورت خلاصه و فهرست‌وار به آن اشاره می‌شود:

در حوزه اجتماعی: تقسیم بندی‌های اجتماعی؛ ایجاد دگرگونی و یا متحول ساختن نظام تقسیم بندی اجتماعی رایج. این تغییر و تحول از اواخر قرن هجدهم شروع شد، در قرن نوزدهم گسترش یافت و در قرن بیستم به ویژه سال‌های پس از جنگ جهانی دوم به اوج خود رسید. حوزه‌های فرعی ایجاد شده در تقسیم بندی اجتماعی عبارت هستند از: حوزه طبقه، حوزه جنسیت و حوزه نژاد.

در حوزه سیاست: در اینجا منظور عرصه سیاست به معنای اعم آن است. شامل تغییر در نظام‌های ارزشی و هنجاری که سیاست، حکومت و دولت بر آن استوار هستند؛ پیدایش نظام‌های سیاسی جدید، فروپاشی رژیم کهن، برآمدن نظام‌های جمهوری، پیدایش دموکراسی، جوامع سرمایه‌داری پیشرفته صنعتی متأخر، تحول در عرصه نظام‌های قدرت، تضاد و نظارت، تحول در فرهنگ سیاسی و ظهور جنبش‌های سیاسی- اجتماعی، تغییر نگرش کارگزاران و بازیگران در صحنه رقابت‌های سیاسی، تضادهای اجتماعی، جنبش‌های انقلابی و رادیکالیسم سیاسی- اجتماعی.

در حوزه اقتصاد: تغییر زیرساخت‌های غالب اقتصادی، تحول در روابط اقتصادی میان شهروندان، پیدایش نظام‌های اقتصادی جدید و ظهور دولت رفاهی، ظهور عصر کارتل‌ها و تراست‌های عظیم صنعتی، شرکت‌های چند ملیتی، فورديسم یا عصر صنایع نوین، پیدایش نوع جدیدی از تقسیم کار و تغییر در الگوهای شغلی، پیدایش طرح‌های جدید مشاغل و راهبردهای تعاونی، تغییر و تحول در الگوهای مصرف و سبک زندگی.

در حوزه فرهنگی: تغییر و تحول در نظام‌های فرهنگی، تحول در الگوهای نگرش به مسائل

زنان، ایجاد حوزه‌های خاص زنان و پیدایش نسبی فمینیسم، تحول در حوزه فرهنگ تجمسی و نمایشی، تحول در نحوه نگرش به مسئله بهداشت، امنیت فردی و اجتماعی، امنیت روانی و فیزیکی، تغییر در نگرش‌های رایج به جسم و بدن انسان و جنسیت، تحول در حوزه‌های آموزش و پرورش، امور تربیتی و تعلیم و تربیت، تحول در عرصه مذهب، ارزش‌ها و هنجارها و ایدئولوژی، تحول در رسانه‌های گروهی و وسایل ارتباط جمعی و پیدایش عصر تکنورونیک و عصر انفجار اطلاعات ماهوارهای، پیدایش دهکده جهانی و از میان رفتن فاصله‌های زمانی و مکانی در اثر انتقال سریع اطلاعات، تغییر الگوهای زیستی و تحول روستا به شهر و پیدایش مادرشهرها و کلان‌شهرها در نتیجه گسترش بی‌رویه شهرنشینی. (نوذری، ۱۹۸۵: ۱۰۸-۱۰۹)

با وجود تأثیرات مثبتی که مدرنیسم بر زندگی بشر و پیشرفت آن داشت اما نقدهای فراوانی نیز بر آن وارد است. بخشی از این نقدهای ساختاری و ریشه‌ای به دانشمندانی بازمی‌گردد که از اواخر دهه ۱۹۶۰ به بیان مطالبی در نقد مدرنیسم پرداختند که به «پست مدرن‌ها» مشهور هستند. در فصل بعدی در این باره مفصلاً توضیح داده شده است.

پساساختارگرایی

طی سال‌های دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی در اروپا شاهد سر برآوردن جریان‌های فکری و نظری متعددی در حوزه‌های مختلف دانش بشری به ویژه در علوم انسانی و علوم اجتماعی هستیم؛ جریان‌هایی که با عروج خود، افول جریان‌های پیشین را در پی داشتند. از جمله مهم‌ترین این حرکت‌ها می‌توان به ظهور مکتب پساساختارگرایی در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ در حیات روشنفکری فرانسه اشاره کرد که در واقع بسط و گسترش جریان‌های انتقادی در برابر ساختارگرایی به شمار می‌رود. کل پیکره پساساختارگرایی بر مبنای اصول و نظریات مختلفی بنا شده بود، از جمله:

مدیریت

شماره ۲۰
تیر ۹۵

۵۶

• شالوده‌شکنی فلسفی ژاک دریدا
 • آثار متأخرتر رولان بارت
 • نظریه‌های روانکاوانه پسا‌فرویدی و پسا‌یونگی
 ژاک لاکان و ژولیا کریستوا
 • نقدها و چالش‌های تاریخی میشل فوکو
 • مفاهیم زبانی - روانی ژیل دلوز و فلیکس گاتاری
 • آثار فلسفی، سیاسی، فرهنگی و ادبی لیوتار و بودریار. (نوذری، ۱۳۸۵: ۱۸۱)

مکتب پسا‌ساختارگرایی با دست شستن از هرگونه داعیه‌های ساختارگرایی در خصوص عینیت، قطعیت و جامعیت و کنار گذاشتن و در نهایت نفی و طرد این قبیل داعیه‌ها، راه تازی را در برابر تحقیقات و پژوهش‌های علوم اجتماعی و انسانی گشود. یعنی به جای مفاهیم واحد، یکدست، کلی، جامع و جهان‌شمول یا همگانی پذیرفته شده در ساختارگرایی، بر کثرت، چندگانگی، جزئیت، پراکندگی، عدم انسجام و فردیت مفاهیم تأکید می‌شود. و در مقابل فوریت، آنی‌ات، ضرورت، تعلل‌ناپذیری معانی و مفاهیم بر عدم فوریت، تعلل‌پذیری معانی و مفاهیم تأکید دارد. علاوه بر این، پسا‌ساختارگرایی هرگونه قطب‌بندی‌ها، تقابل‌ها و دوگانگی‌های ثابت، مفروض و مسلم ایجاد شده از سوی ساختارگرایی را رد کرده و به وجود متضاد یا ابعاد متباین و متخالف عقیده ندارد؛ بر این اساس هرگونه اقتدار قاهره (authorial authority) را نفی می‌کند. (نوذری، ۱۳۸۵: ۱۸۲)

پست مدرنیسم

بسترها و پایه‌هایی که پسا‌ساختارگرایی در عرصه‌های مختلف به وجود آورده بود، در واقع راه را برای ظهور و سر برآوردن جریان نیرومند و چالش برانگیز دیگری فراهم ساخت که به تدریج توانست حتی پسا‌ساختارگرایی و دیگر جریان‌ات سازنده آن را نیز تحت الشعاع قرار دهد. این چالش نیرومند جدید چیزی نبود جز جریانی به نام «پست مدرنیسم» که اصول و مبانی آن عمدتاً همان اصول و مبانی

پسا‌ساختارگرایی بود که در آن‌ها تغییر و تعدیل‌هایی وارد ساخته بود. (نوذری، ۱۳۸۵: ۱۸۲)

بدین ترتیب پست مدرنیسم طی سال‌های سه دهه آخر قرن بیستم سر برآورد. بازتاب اولیه این جریان را در حوزه هنر به طور اعم و معماری به طور اخص می‌توان مشاهده نمود. پس از آن در حوزه‌های نقد ادبی، نقد هنری، نقاشی، فیلم و... نیز می‌توان نخستین رویکردهای پست مدرن را دید.

در تمامی این حوزه‌ها رویکرد پست مدرن قبل از هر چیز بیانگر نوعی واکنش علیه مدرنیسم و به تعبیری نوعی حرکت یا انحراف یا گسست و فاصله گرفتن از آن به شمار می‌رود. در این رابطه هسته آن را می‌توان به موارد زیر خلاصه کرد:

- عدم اعتماد عمومی نسبت به نظریه‌ها و کاربست‌های کلان
- نفی هرگونه ایدئولوژی، آموزه، اعتقادات و دکترین‌ها
- نفی هرگونه فرا روایت‌ها یا روایت‌های کلان در تمامی عرصه‌های دانش و معرفت بشری
- نوعی رابطه پیچیده، ابهام آمیز، دوگانه، معضل آفرین و لاینحل با پارادایم‌های مدرن. همان طور که بیان شد، پست مدرنیسم در ابتدای امر به طور اخص از مباحث مربوط به معماری آغاز شد. پست مدرنیسم، مدرنیسم در معماری را نفی می‌کرد ولی نه با انگیزه‌های انقلابی و رادیکال، بلکه مطلوبیت مدرن در کنار بازگشت به اشکال و صور کلاسیک گذشته؛ حاصل کار نوعی ترکیب و اختلاط چندگانه و کولاژگونه بود. در واقع تصویر مدرن و رمانتیک هنرمند خلاق، تنها و دل‌تنگ، جای خود را به تکنسین شاد و سرزنده‌ای داد که قادر به بازسازی و ترکیب مجدد آفرینش‌های هنری مختلف و متضاد است.

یکی از معروف‌ترین آثار معماری پست مدرن، ساختمان مرکزی AT & T در نیویورک است که توسط فیلیپ جانسون طراحی شده است.

به طور نمونه در حوزه مدیریت پروژه می‌توان بیان داشت که در دوره مدرن، جستجو برای دست یافتن به چشم انداز مدیریت پروژه، مدت زمان قابل ملاحظه‌ای، توجه پژوهشگران را به خود معطوف کرد. داستان با پروژه نامیدن مجموعه‌ای از تلاش‌های انجام شده به دست انسان که دارای ترتیب زمانی هستند، پایان یافت و راهی که این تلاش‌ها را به فرجام رساند، مدیریت پروژه خوانده شد. اما در دوره پست مدرن، با در نظر گرفتن شکافی که میان دکتترین مدیریت پروژه و روش کاربرد آن است، می‌توان گفت در تغییر (شیفت کردن) از مدرنیسم به پست مدرنیسم نیاز نیست همه ابزارها و روش‌های شیوه مدرن دور ریخته شود. بیشتر این روش‌ها و ابزارها با حذف برخی ویژگی‌های مدرن آن‌ها قابل استفاده در متدولوژی‌های پست مدرن خواهند بود. (McKenna, 2012)

کار به همین جا پایان نیافت، بلکه پست مدرنیسم حتی در مقوله «درک»، زاویه دید دگرگونه‌ای تصویر کرد. در این دیدگاه پست مدرنیسم در برابر واژه «فهم پست مدرن» به تبیین «انسان پست مدرن و آگاهی» پرداخت. فوکو (Foucault) معتقد است تاریخ یک فرایند یکه و خطی یا مسیر فراگیر نیست بلکه خوشه‌ای از رخدادها، دیدگاه‌ها و اطلاعات است. از این رو مقوله پسا تاریخ^۲ به عنوان یک تغییر در مقوله تاریخ، با رد امر مطلق و ایده حقیقت ساخته شده است. (Ligorio, 2004)

پست مدرنیسم هر گونه اثبات پذیری در امر مورد بررسی را نفی می‌کند. پست مدرنیسم از یک سو امری قدیمی است، چرا که از عناصری ذاتا قدیمی سخن به میان می‌آورد، لیکن از سوی دیگر «نو» است، چرا که با رویکردهایی از همه گرایش‌ها به جدل می‌پردازد. (Kemp, 2013)

پست مدرنیسم، فلسفه مشابهی پیرامون واقع

گرایی انتقادی در دانش با مدرنیسم دارد. درک این نکته که پتانسیل خطا در تمامی شئون ادعاهای علمی وجود دارد، در کنار حمایت از فروتنی، ارزیابی را همپایه راستی آزمایی توصیه می‌کند. (Miller and Tsang, 2011)

اندیشمندان

اندیشمندان و متفکرین پست مدرنیسم بسیاری وجود دارد که از آن میان «فرانسوا لیوتار»، «ژاک دریدا»، «میشل فوکو»، «ژان بودریار»، «کنث گرگن»، «ژیل دلوز»، «فیلیکس گاتاری»، «فردریک جیمسون»، «یهاب حسن»، «دیوید هاروی»، «ژاک لاکان» و «چارلز جنکز» از سایرین مشهورتر هستند که در این پژوهش به دلیل عدم اطلاع کلام به زندگینامه و دیدگاه‌ها و آثار ۵ اندیشمند نخست پرداخته می‌شود.

لیوتار

ژان فرانسوا لیوتار در سال ۱۹۲۴ در فرانسه متولد شد. او در الجزایر، برزیل و کالیفرنیا آمریکا تحصیل کرد، در سال ۱۹۶۸ استاد فلسفه دانشگاه پاریس شد و در سال ۱۹۸۵ به عنوان رئیس کالج بین‌المللی فلسفه انتخاب شد.

همکاری ۱۵ ساله لیوتار با گروه موسوم به «سوسیالیسم یا توحش» در نقد کمونیسم سبک شوروی پس از آن رخ داد که لیوتار تا سال ۱۹۴۴ به مارکسیست‌ها بسیار نزدیک بود و از آن پس به تدریج فاصله گرفت. در جریان جنبش دانشجویی - کارگری ۱۹۶۸ در پاریس فاصله گرفتن لیوتار از مارکسیست و سوسیالیسم شدت گرفت تا جایی که از ۱۹۷۱ میلادی به بعد را دوران تفکرات مابعد مارکسیستی لیوتار می‌نامند. طی این مرحله از تکامل فکری، او تأملاتی در باب فلسفه، زبان، هنر و سیاست داشت.

لیوتار پس از انتشار کتاب خود با عنوان «وضعیت پست مدرن: گزارشی درباره دانش» که در سال ۱۹۷۹ میلادی به زبان فرانسه نگارش شد و در سال ۱۹۸۴ به انگلیسی

مدیریت

شماره ۲۰
تیر ۹۵

۵۸

1 - understanding
2 - post-history.

ترجمه شد، شهرت و آوازه فراوانی به دست آورد. بسیاری از صاحب نظران، کتاب مزبور را به عنوان نشانگر آغاز جنبش پست مدرن تلقی می کنند. ولی در واقع، واژه‌های پست مدرن و پست مدرنیسم قبل از لیوتار نیز به ویژه در عرصه هنر به کار می رفتند، ولی کتاب لیوتار این واژه‌ها را به عنوان نمودی از یک نظریه اجتماعی و فرهنگی فراگیر مطرح ساخت. از مارکس، فروید، لاکان، نیچه، کانت و هایدگر می توان به عنوان شخصیت‌های مؤثر بر لیوتار نام برد.

سرانجام لیوتار در سال ۱۹۹۸ در حال رفتن به کنفرانس «پست مدرنیسم و نظریه رسانه‌ها» بر اثر سرطان خون درگذشت.

دیدگاه‌های لیوتار

آرا و اندیشه‌های لیوتار نیز به مانند عده کثیر دیگری از روشنفکران سده اخیر ابتدا در چارچوب اندیشه‌های مارکسیسم شکل گرفت، اما وی نیز سپس به مانند بسیاری دیگر از مارکسیسم فاصله گرفت و مسیر دیگری را پیمود. فعالیت‌های دانشجویی لیوتار منجر به تفکرات پست مدرن او شد که محوریت آن‌ها نقد مدرنیته و مخالفت با سلطه عقل گرایی بود. لیوتار معتقد بود دانشجویانی که در جریانات و قیام‌های سال ۱۹۶۸ شرکت داشتند، متأثر از هیچ‌یک از نظریه‌های کلان نبودند، بلکه تنها بر اساس ایده مخالفت صرف با نظم مستقر موجود عمل می کردند.

عقل دوره روشنگری می خواست با مبنا قرار دادن علم تجربی و کاربردی کردن علم ریاضی در علوم مادی و مبتنی کردن علوم طبیعی بر ریاضی، جامعه انسانی را به سعادت برساند. لیوتار معتقد است مدرنیسم نه تنها نتوانست به اهداف خود برسد که اینک با بحرانی عمیق رو به رو است. ظهور نوعی خردستیزی و عقل ناباوری و تردید مردم نسبت به این که علم بتواند سعادت‌شان را تضمین کند، نشانه‌های این بحران است. لیوتار معتقد است که پست مدرنیسم نشانه فراتروری از مدرنیسم است؛

نه یک گذشتن ساده که حرکتی با مبانی و شالوده‌های فکری عمیق.

لیوتار در این باره می نویسد: «خرد راوی اعظم یا راوی اصلی در عصر مدرنیسم بوده است و اکنون تک‌گویی این راوی به پایان رسیده است و پسا مدرنیسم در واقع به معنای خلاص شدن از زیر بار راوی و روایت تک‌گویی می باشد؛ اکنون می توانیم به راحتی دریابیم که نه فقط خرد باوری دوره‌های گذشته، بلکه خرد تنها یکی از روایان بوده است، تازه چندان هم روایتگر خوبی نبوده است. شاید برای کسانی، در لحظاتی، چیزهای خوبی روایت کرده باشد. اما به هر حال یکی بوده است میان دیگران، هر چند مقتدرتر (یعنی توجیه کننده بهتر اقتدار) بوده است، پس او را یگانه راوی معرفی کردند.» (عضدانلو، ۱۳۷۳)

لیوتار برای تشریح بیشتر نقایص فلسفی مدرنیسم به نظریه بازی‌های زبانی اشاره می کند. نسبت گرای فرهنگی لیوتار بهره فراوانی از روش‌های زبان‌شناسی که جان لنگش‌اوستین و ویتگنشتاین به آن پرداخته‌اند، می برد. یکی از علل بیراهه روی فلاسفه به عقیده وی ویتگنشتاین پرسش درباره معنای تعبیر مسلم است.

در حالی که پرداختن به «معنا» اشتباه است بلکه باید به «موارد استفاده» و «کاربرد» زبان توجه داشت. لیوتار این گفته ویتگنشتاین را چنین تعبیر می کند که منظور او از کاربرد زبان، اموری نظیر جمله سازی، دستور دادن، ادای موارد زبانی - کرداری، آرایه توصیف ادبی، داستان‌سرایی، نقل حکایت، روایت و امثال آن است. هر کارکرد و بازی قواعد خاص خود را دارد. همان طور که بازی فوتبال و بسکتبال قواعد خاص خود را دارند و هیچ یک از این قواعد بر دیگری برتری ندارند.

لیوتار از این گفته‌ها می خواهد این نتیجه را بگیرد که ریاضی و علوم طبیعی که فلسفه مدرن می خواهد بنیاد عقل را بر آن بنا نهد، تنها یک بازی زبانی هستند که از قواعد خاص

خود بهره می‌گیرند و هیچ مزیتی بر بازی‌ها و زبان‌های دیگر ندارند.

لیوتار معتقد است که حتی اگر برای علم، معیاری متفاوت از معیار مورد استفاده در زبان‌های دیگر قائل شویم یعنی معیار معطوف به «صدق» در بازی زبانی علمی، و معیارهای اخلاقی، زیباشناختی و معیارهای شناختی در زبان‌های دیگر، باز هم تلاش مدرنیسم برای مشروعیت بخشیدن به نقش علم با شکست مواجه شده و می‌شود، چرا که حتی علم نیز با معیارهای اسطوره و افسانه‌ها و داستان‌های مردمی مورد قضاوت قرار می‌گیرد و مشروعیتش مورد تأیید واقع می‌شود.

وی در این باره به دو اسطوره‌ی اساسی اشاره می‌کند: اسطوره علم به مثابه منجی بشریت و اسطوره‌ی هگلی علم به مثابه نظام کلی دانش بشری. او اعتبار این اسطوره‌ها را در جامعه معاصر پایان یافته تلقی می‌کند. این پایان یافتگی خلع ید علم را نیز به همراه دارد. عقلانیت علمی خود در معرض پرسش‌های جدی قرار گرفته است زیرا که مشروعیتش به روایت‌های ساده و ایسته شده است. در این شرایط چگونه می‌توان پروژه روشنگری را همچنان استوار به عقلانیت علمی دانست.

لیوتار معتقد است که باید به سوی پست مدرن رفت که در آن از روایت‌های فراگیر و وعده‌های خیر و سعادت ابدی خبری نیست. نظریات کل‌گرا و جهان‌گرا از قبیل مارکسیسم و با جامعه کلامی که هابرماس می‌خواهد آن را بر اساس عقلانیت فرهنگی و کنش ارتباطی بنا کند، سخت مورد مخالفت و انتقاد لیوتار است. وی دل به ابتکارات محلی و راهکارهای منطقه‌ای در مقیاس‌های کوچک بسته است.

او به ماهیت قضاوت و داوری می‌پردازد و این ماهیت را جریانی پراگماتیکی عنوان می‌کند. به عبارتی او معتقد است قضاوت و ایسته به کاربرد زبان است و در هر حوزه فرهنگی و مردمی کاربرد زبان با حوزه دیگر متفاوت است. یعنی قضاوت اختصاص به یک گفتمان

دارد و گفتمان‌ها نیز با یکدیگر متفاوت هستند. مشهورترین کتاب لیوتار: وضعیت پست مدرن این کتاب برای حکومت کبک کانادا در سال ۱۹۷۹ نوشته شد. وی در این اثر، پست‌مدرنیسم را به عنوان «بی‌باوری به فرا روایت‌ها» تعریف می‌کند، فرا روایت‌هایی که به عنوان داستان‌های جامع و فراگیر در مورد تاریخ و اهداف نژاد انسانی که معارف و روش‌های فرهنگی را بنیان نهاده است و مشروعیت می‌بخشند، درک می‌شوند.

در این کتاب بحث‌های اساسی و مهم‌ترین نظریات لیوتار در مورد بازی‌های زبانی، مشروعیت‌زدایی از علم، فرا روایت‌ها و دورنمای آن‌ها و نیز وضعیت جوامع کامپیوتری شده معاصر در بستر کلی پست‌مدرنیسم جامعه‌شناختی مطرح می‌شوند.

در این کتاب، فرا روایت‌های کهن که برای لیوتار مهم هستند عبارتند از:

- تاریخ به مثابه امری مترقی به سمت روشنگری اجتماعی و رهایی.
- دانش به مثابه امری رو به ترقی به سوی تام‌گرایی.
- مدرنیته به مثابه عصر فرا روایت
- عصر پست‌مدرنیته به عنوان شکست فرا روایت‌ها

دنیایی که لیوتار ترسیم می‌کند از خرده روایت‌ها و مقیاس‌های کوچک تشکیل شده است، که هیچ مقیاسی بر مقیاس دیگر برتری ندارد. لیوتار برتری و سلطه را ناشی از غلبه یک بازی زبانی بر بازی زبانی دیگر می‌داند.

لیوتار در وضعیت پست مدرن، استدلال می‌کند که ماهیت و موقعیت دانش تغییر یافته است. عصر صنعتی - که با تولید انبوه، پژوهش علمی و ایده آل‌های روشنگری عقلانیت و پیشرفت مشخص می‌شود- به پایان رسیده است. ما هم اینک در وضعیت جدیدی زندگی می‌کنیم که لیوتار آن را پست مدرن می‌نامد، و در این وضعیت فناوری اطلاعات، حاکم بوده است و بر کارآمدی

مدرنیست

شماره ۲۰
تیر ۹۵

۶۰

و ارزش‌های عمل‌گرایانه تأکید می‌گردد. در واقع، از دست رفتن باور به فرا روایت‌ها مشخصه دوران کنونی است. یکی از تعاریف مهم پست مدرن به مثابه بی‌اعتقادی به فرا روایت‌ها را لیوتار ارائه می‌دهد. منظور لیوتار از فرا روایت یا روایت‌های کلان، روایت‌های مسلطی هستند که برای توجیه فعالیت‌ها، نهادها، ارزش‌ها، و اشکال فرهنگی به کار می‌بریم. این روایت‌ها، ایدئولوژی‌ها، ادیان، مفاهیم پیشرفت، سودمندی تحلیل روانی یا مزایای سرمایه داری را شامل می‌شوند. برخلاف ماهیت عینی تبیین و رویه علمی، یک سری از کلان روایت یا فرا روایت‌ها که وجود علم را توجیه می‌کنند، پایه‌های آن را نیز تشکیل می‌دهند. این فرا روایت‌ها همان باورهای مدرن به پیشرفت هستند که عقل را به عنوان نوید بخش شادکامی، رفاه و آزادی می‌دانند. لیوتار استدلال می‌کند که ما دیگر به این توجیهات باور نداریم. علم نیز فقط به یک سری از بازی‌های زبانی تبدیل گشته است. لیوتار سرسختانه با هر نوع فرا روایت یا نظریه کلان مخالف است. این نظریات، از ایدئولوژی‌های تمام عیاری مانند مارکسیسم، سوسیالیسم، ملی‌گرایی، لیبرالیسم، فاشیسم و... گرفته تا نظریات کم دامن‌های مانند مهندسی اجتماعی یا خط مشی اقتصادی را شامل می‌شود. لیوتار معتقد است که آفرینندگی و تنوع سبک‌های زندگی اجتماعی انسان، به قدری است که هیچ گونه فرا زبان یا فرا روایت یا نظریه کلان نمی‌تواند درباره صحت آن داوری نماید. شاید بتوان استدلال کرد که دلیل رویگردانی لیوتار از ایده‌های عصر مدرن، تمامیت‌خواهی این نوع ایده‌ها باشد، چرا که این ایده‌ها تلاش دارند تا خود را بر تمامی عرصه‌ها تحمیل کنند و از سوی دیگر اجازه بروز و ظهور به هیچ گونه نظام فکری متفاوت با خود یا غیر همسو را نمی‌دهند.

دریدا

ژاک دریدا الجزایری‌الاصل در سال ۱۹۳۰ در

فرانسه متولد شد و تا سال ۲۰۰۴ که سال پایان حیات او بود، تأثیرات بسیاری را در علوم فلسفه و اجتماع گذاشت. او ابتدا دانشجوی دانشگاه سوربون فرانسه و سپس استاد فلسفه این دانشگاه بود تا اینکه در سال ۱۹۷۲ به عنوان استاد مهمان دانشگاه هاروارد به آمریکا رفت. نکته جالب توجه این‌که دریدا در آمریکا بیش از فرانسه مورد توجه قرار گرفت و نظریات او شهرت بیشتری یافت.

دریدا اولین کتابش را درباره پدیدار شناسی نوشت که این اثر او به سرعت مورد توجه محافل ادبی - فلسفی قرار گرفت. چرا که او «فلسفه» را به شیوه‌ای «ادبی» می‌نوشت. در سال ۱۹۶۷ با انتشار سه کتاب دریدا تحت عناوین «گفتار و پدیده»، «نوشتار و تمایز» و «در باب گراماتولوژی» دریدا یکی از مهم‌ترین مباحث خود را با عنوان پس‌ساختارگرایی آغاز کرد.

او با نقد فلسفه مرزهای بین فلسفه و ادبیات را مورد تردید قرار داد و فلسفه را وارد حوزه‌هایی چون هنر، معماری، حقوق، سیاست و... کرد. به طوری که پای مسائلی چون نژادپرستی، هویت ملی، فعالیت‌های فمینیستی، آپارتاید و... را به فلسفه و پای فلسفه را به این حوزه‌ها باز کرد.

دیدگاه‌های دریدا

یکی از اساسی‌ترین دیدگاه‌های دریدا و حتی پست مدرنیسم، بحث «شالوده شکنی» است که دریدا درباره آن می‌گوید:

«من با شالوده شکنی در واقع انتقام ادبیات را از فلسفه گرفتم و قلب فلسفه کلاسیک را نشانه رفتم. شالوده شکنی آخرین مدل نظریه‌های ادبی - فلسفی و نوعی نوه‌ایدگرایی خطرناک است به همین دلیل باید با احتیاط با آن برخورد کرد.»

بخش اعظم آرا و نظریات دریدا درباره شالوده‌شکنی مطرح و ارائه شده‌اند. این آرا بر نظریه‌هایی مربوط به مدلول و یا دلالت، دال، نشانه، مفهوم یا معنی متمرکزند. «کوپر، (۱۳۸۰: ۴۹۷)

شالوده‌شکنی بر خلاف حرکت هرمنوتیکی

برای بازیابی و بازسازی معنای متن، عمل زیر سوال بردن ایمان به معنای متن است. این کار به واسطه یافتن لحظاتی در سبک زمان متن صورت می‌گیرد که در آن پیش فرض وحدت معنا شکست می‌خورد. (کونز، ۱۳۸۱: ۳۶۵)

لچت رویکرد دریدا به سنت فلسفه غرب را با توجه به دل‌بستگی دریدا به بازاندیشی وابستگی این سنت فکری به منطق اینهمانی و بسست کردن پایه‌های این دل‌بستگی می‌داند: «این قوانین اندیشه نه تنها انجام منطقی را پیش فرض می‌گیرند، بلکه به طور کلی ضمنی چیزی را بیان می‌کنند که برای سنت فکری مورد بحث به همان اندازه اساسی و شاخص است. و آن این است که واقعیتی ذاتی - یک خاستگاه - وجود دارد که این قوانین به آن استناد می‌کنند... پیدا است که این قوانین مستلزم ویژگی‌های معینی از قبیل پیچیدگی، وساطت، و تفاوت و در یک کلام ویژگی‌های تداعی کننده ناخالص یا پیچیدگی هستند. دریدا به یاری رویکردی که شالوده‌شکنی (deconstruction) نام گرفته است، تحقیقی اساسی را درباره سرشت متافیزیک غرب و مبنای آن یعنی قانون اینهمانی آغاز کرده است.

بنابراین هدف شالوده‌شکنی نشان دادن تضادهای بنیادی فلسفه‌ی غرب است اما مسأله‌ای که باید به آن توجه کرد این است که شالوده‌شکنی مدعی ارائه یک نظریه منسجم و یکدست نیست. هدف ساخت شکنی همواره و به طور کلی بی‌وقفه و بی‌امان خالی کردن زیر پای هر ادعا و تظاهر به حاکمیت نظری و توهم عقل در توانایی دست یافتن و شناخت پیش‌انگاشت‌های خود است. هدف ساخت شکنی بر آشفتن رویای عقل در رسیدن به درک قطعی و نهایی حقیقت‌ها و معناهاى اولیه است» (حقیقی، ۱۳۷۹: ۴۹)

نظر دریدا در کلی‌ترین شکلش این است که عصر حاضر دوران گریز از مرکز است. یعنی گریز از آواها گریز از کلام، قومیت و به خصوص

خود یافتن.

بنابراین یکی از مضمون‌های اصلی دریدا شناخت مراکز در متن‌های مختلف است. یعنی مرکز در یک متن به چه معنا است و چه تاثیری بر خوانش ما از متن می‌گذارد.

برای فهم یک متن هیچ راهی جز تعبیه یک مرکز در متن نداریم. و در واقع غرب همواره با تعبیه مرکز در متن، به خوانش متون پرداخته و کل تفکر غرب بر همین اساس است. اما مثلاً در قبایل باستان اشخاصی وجود داشتند که «به طور کلی» می‌دانستند. اما تاریخ غرب دانستن را تقسیم می‌کند به جادو هنر و علم و ... و بعد علم هم شاخه‌های جزئی‌تری می‌یابد که چنین تقسیم‌بندی‌هایی جز از طریق لوگوس و مراکز معنایی امکان‌پذیر نیست.

ترجمه‌های مختلف Deconstruction

واژه deconstruction کلیدی‌ترین واژه دریدا است که از سوی نویسندگان سال‌های اخیر برابری‌های پیشنهادی مثل واسازی، شالوده شکنی، ساختار شکنی، ساختار زدایی داشته است. دریدا در جواب مترجمی ژاپنی که قصد ترجمه این واژه به زبان خود را داشت، بعد از این که توضیح می‌دهد که deconstruction در واقع چه چیزهایی نیست، می‌گوید: «نه این و نه آن، هم این و هم آن. دکنستروکسیون چه چیزی نیست؟ همه چیز البته. دکنستروکسیون چیست؟ هیچ چیز البته.» (دریدا، ۱۳۸۱: ۲۲)

ضمیران در کتاب «متافیزیک حضور» این گونه استدلال می‌کند که: «این واژه دارای دو جهت تقابلی است. یکی جنبه سلبی واژه که همان ساختار زدایی است و بعد ایجابی که شالوده افکنی و طرح اندازی است. در زبان فارسی واژه «بنیان فکنی» یا «بن فکنی» شاید به معنا مورد نظر دریدا تا حدی نزدیک باشد. زیرا که افکندن در زبان فارسی دارای ایهامی است هم به معنای انداختن و خراب کردن است و هم به معنای گسترده و پهن کردن، ساختن و بنیان گذاردن. بنابراین تا حدی همان ایهامی را که واژه deconstruction وجود دارد را به فارسی

مدیریت

شماره ۲۰
تیر ۹۵

۶۲

منتقل می‌کند.» (ضمیران، ۱۳۷۹، ۱۴)

بنیان‌فکنی و دشواری‌های آن

جان‌الس می‌گوید همه تلاش‌هایی که برای توضیح و تحلیل این واژه به کار رفته است تا به حال ناکام مانده است. زیرا بحث از ماهیت و معنایی پی‌افکنی چیزی نیست جز نقض غرض.

طرفداران این رویکرد معتقد هستند که این واژه را نمی‌توان مانند سایر مفاهیم فلسفی به آسانی تبیین کرد، زیرا شالوده‌شکنی خود گونه‌ای منطق جدید است و نمی‌شود از مقولات منطق سنتی مثل توصیف و تحلیل برای تبیین آن استفاده کرد.

باربارا جانسون مترجم کتاب افشانش یادآور می‌شود که شالوده‌فکنی را می‌توان با واژه نقد، نقادی و سنجش پیوند داد. اما در واقع نمی‌شود نقادی و شالوده‌شکنی را یکی به حساب آورد. زیرا نقادی کوششی فلسفی است و بر پایه قطعیت و کلام محوری استوار است. و در واقع هدف نقد تشخیص سره از ناسره و درست از نادرست بوده است و پیوسته با کلام و عقل و استدلال پیوند نزدیک دارد. بنابراین نقد و نقادی با «حال» سر و کار دارد، اما شالوده‌شکنی به دنبال فهم و دریافت امور غیایی است و فراگرد شالوده‌شکنی به هیچ وجه خود را محدود به دوگانگی درست و نادرست نمی‌کند. و هیچ وقت به دنبال تکیه زدن به باورهای یقینی فلسفه نیست بلکه خواهان روی‌گرداندن از کلام محوری است.

بر خلاف نقد و نقادی که به نقش اساسی متافیزیک یعنی خردورزی و فهم ماهیات و جواهر معتدل تکیه دارد، شالوده‌شکنی از کلیات و معتدلات چشم می‌پوشد و پیش پا افتاده‌ترین و حاشیه‌ای‌ترین پدیده‌هایی که از نظر دور مانده‌اند را مورد توجه قرار می‌دهد. از این رو به اعتباری می‌توان آن را «نقد نقد» شمرد و یا پرداختن به آن چه که نقد مورد غفلت قرار می‌دهد. (ضمیران، ۱۳۷۹: ۳۸)

دریدا خود درباره مفهوم شالوده‌شکنی

می‌گوید: «چیزی ساخته شده است، مثلاً یک نظام فلسفی یا یک سنت یا یک فرهنگ و کسی می‌خواهد آن را آجر به آجر خراب کند تا بنیادهای آن را تحلیل کند و آن را مستحیل نماید. فردی به نظامی می‌نگرد و چگونگی ساخت آن را واری می‌کند تا معلوم دارد که زاویه‌ها و سنگ‌های پایه کدام است و چنانچه آن‌ها را جا به جا کند، از قید اقتدار نظام رها خواهد شد.» (ضمیران، ۱۳۷۹: ۴۳)

بر خلاف آن چه در نگاه نخست به نظر می‌آید شالوده‌شکنی یک متن به معنای ویران کردن آن نیست. هدف از میان بردن شالوده نیست تا نشان دهیم که فاقد معناست. شالوده‌شکنی از ویرانی دور و به تحلیل متن نزدیک است... در متنی که شالوده‌اش شکسته می‌شود با سالاری یک وجه دلالت بر سویه‌های دیگر دلالت از میان می‌رود و متن به این اعتبار چند ساحتی می‌شود» (احمدی، ۱۳۸۰: ۳۳۸)

شالوده‌شکنی باید از راه یک سیمایچه مضاعف، یک علم مضاعف یک نوشتار مضاعف پی گرفته، نوعی واژگونی در تقابل کلاسیک و از نو طرح‌ریزی کلی نظام را موجب شود؛ و تنها به این شرط است که شالوده‌شکنی ابزار مداخله در حوزه تقابل‌هایی را که به نقد می‌کشد، فراهم کند. چرا که شالوده‌شکنی به منزله رو کردن از یک مفهوم به مفهومی دیگر نبوده، به منزله حفظ و از نو طرح‌ریزی یک نظم مفهومی و نیز نظم غیرمفهومی است که نظم نخست در آن تبیین می‌شود» (دریدا، ۱۳۸۱: ۷)

از سویی دیگر آثار دریدا به نوعی نقد فلسفه و بنیان آن است. او «حقیقت» و «شناخت» را زیر سؤال می‌برد؛ در واقع دریدا با نقد فلسفه مرز بین ادبیات و فلسفه را متزلزل می‌کند. او فلسفه را با قلمی ادبی می‌نویسد و به ادبیات با دیدی فلسفی می‌نگرد.

او حرفش را با صراحت نمی‌زند، راهش را به روشنی ارائه نمی‌دهد، هیچ نظریه‌ای را صریحاً رد یا تکذیب نمی‌کند و از طرفی هیچ نظریه روشن و صریحی را هم ارائه نمی‌دهد. همه

چیز بر پایه نوعی شک و تردید و دوگانگی و چندپهلویی است.

دریدا خودش در این باره می‌گوید: «در نوشته‌هایم دو مهره اصلی وجود دارد که سر نخ فهم مطالبیم است. با پیدا کردن «اختلال ارتباطی» و «بلا تکلیفی» می‌توانید یک نظریه کلی را از نوشته‌هایم استخراج کنید.»

دغدغه دریدا «زبان» و به طور خاص «نوشتار» بود او با «زبان» به «زبان» می‌پرداخت برای اثبات اهمیت «نوشتار». نوشته‌های او باعث شد تا تصورات معمول در مورد «متن»، معانی و مفاهیم متزلزل شود. دریدا فلسفه را در وهله اول نوشتار می‌دانست و از آنجا که او خود را فیلسوف می‌نامید، «نوشتار» و «فهم متن» دغدغه اصلی او بود. قصد او رمزآلود ساختن چیزی بود که افراد فکر می‌کنند از کلمات می‌فهمند. بازی‌های زبانی، تقابل‌های دوتایی واژگان، استعاره، ابهام و چند پهلویی از اصول «نوشتار» دریدا هستند. از نظر او نوشتار را همین تقابل‌ها می‌سازند.

به زعم دریدا، تمام هستی به مثابه «متن» محسوب می‌شود. در خوانش هر متن، خواه این متن کتاب باشد، یا طبیعت، جامعه و یا وجود خود خواننده، خواننده آن را بازآفرینی می‌کند. به این اعتبار هر متنی به تعداد مخاطبین خود تعبیر و تفسیر دارد. هر خوانشی، نوشتاری بی‌پایان است که هرگز آگاهانه صورت نمی‌پذیرد. از این رو، مخاطب نیز همچون خود مؤلف اثر هرگز نمی‌تواند به نیت مؤلف پی برد. «غیاب» بر «حضور» غالب است و ما در متن تنها رد غایب‌ها را دنبال می‌کنیم. آنچه در حاشیه متن یا در فضای میان خطوط پنهان است، درست به اندازه واژگان متن اهمیت دارند و چون هر خوانشی در حقیقت همان نوشتار است، لاجرم جریانی از تعبیر و توجیه‌ها را خواهیم داشت که در عمل به چندصدایی اثر بدل می‌شود. بدین ترتیب هر آنچه که در عالم، شروع به تبلور کند، شالوده شکنی چون حلالی در خود حل خواهد کرد.

منتقدان دریدا

ژاک دریدا مخالفان سرسختی در داخل و خارج فرانسه به ویژه در آنگلو ساکسون و دانشگاه‌های کمبریج داشت. دریدا از سوی اینان متهم به بغرنج سازی، فریب و شیادی شده بود. منتقدین او را نه یک فیلسوف بلکه یک «تردست شیاد» می‌دانستند که نظریات غلط‌انداز و سطحی او تهدیدی برای فلسفه بود و خودش ننگی بر جامعه روشنفکری!

دلیل چنین قضاوتی از سوی منتقدان این است که افکار و آثار دریدا در چارچوب معیارهای پذیرفته شده‌ای نیست و اکثر نوشته‌هایش وضوح، شفافیت و صراحتی را که بنیاد هر نظریه علمی است، ندارد و چنان فنی و دشوار هستند که برای خواننده غیرمتخصص قابل درک نیست و چنان پر حجم، سنگین، پر از لفاظی و بازی‌های زبانی و دارای مفاهیم پیچیده هستند که حتی بسیاری از متخصصان هم اعتراف می‌کنند که به فهم دقیق و همه جانبه مطالب او پی نمی‌برند.

میشل فوکو

میشل فوکو (۱۹۲۶-۱۹۸۴) در پواتیه فرانسه و در خانواده بورژوا به دنیا آمد، تحصیلات مقدماتی خود را در مدارس محلی به پایان برد، در سال ۱۹۴۵ به پاریس رفت و در کلاس‌های آمادگی برای شرکت در آزمون ورودی «کول نورمال سوپریور» شرکت کرد، و این آغاز آشنایی فوکو با استادش ژان ایپولیت بود که بعدها تاثیر بسزایی بر اندیشه او گذاشت. فوکو در سال ۱۹۴۶ آزمون ورودی را با موفقیت پشت سر گذاشت، و در همین سال بود که برای چند ماهی به «حزب کمونیست فرانسه (PEC) پیوست و در اکتبر سال بعد از آن جدا شد.

یک سال پس از آن، فوکو مدرک آسیب شناسی روانی را اخذ کرده و به تدریس و پژوهش در این زمینه پرداخت. حاصل مطالعات این دوره کتابی با نام «بیماری روانی و شخصیت» بود که در سال ۱۹۵۳ منتشر شد. (ویراست بازنگری شده این کتاب بعدتر،

مدیریت

شماره ۲۰
تیر ۹۵

۶۴

در سال ۱۹۶۴، تحت عنوان «بیماری روانی و روان شناسی» منتشر شد. (یزدانجو: ۱۳۸۰) فوکو در فاصله پاییز ۱۹۵۵ تا پایان ۱۹۶۰ به عنوان رایزن فرهنگی به کشورهای سوئد، لهستان، و جمهوری فدرال آلمان سفر کرده، در دانشگاه‌های اوپسالا، ورشو، و هامبورگ به تدریس پرداخت. او در این مدت، به ویژه به هنگام اقامت در اوپسالا، طرح نخستین اثر عمده خود (به گفته خویش نخستین اثرش) را درباره تاریخ دیوانگی پی ریخته و به مطالعات گسترده‌ای در این زمینه زد. این طرح به راهنمایی ژرژ کانگییم، یکی دیگر از استادان تاثیرگذار بر اندیشه فوکو، به عنوان رساله دکتری او ارائه شد، و سرانجام در سال ۱۹۶۱ با عنوان «جنون و بی عقلی: تاریخ جنون در عصر کلاسیک» انتشار یافت.

فوکو پیش از دفاع از رساله خود و انتشار آن، طرح اثر بعدی خودش درباره پیدایش درمانگاه‌ها را در سر می‌پروراند، و این کتابی است که همبستگی بسیار نزدیکی با کتاب پیشین او داشت. فوکو در فاصله انتشار این اثر اخیر به پژوهش درباره نویسنده سورئالیست فرانسوی، ریمون روسل پرداخت؛ مقدمه‌ای بر مکالمات ژان ژاک روسو نوشت و «انسان شناسی» کانت را ترجمه کرده و بر آن نیز مقدمه‌ای نگاشت.

در سال ۱۹۶۴ فوکو رسماً به سمت استاد فلسفه در دانشگاه کلمون-فران منصوب شد. در سال ۱۹۶۸، ژان ایپولیت در گذشت و فوکو در سال ۱۹۷۰ به جای وی به سمت استادی در تاریخ نظام‌های اندیشه در «کلژدوفرانس» برگزیده شد و سخنرانی افتتاحیه‌ای با عنوان «نظم گفتمان» در دوم دسامبر همین سال برگزار کرد. با انتشار جستار «نیچه، تبارشناسی تاریخ» (۱۹۷۱)، به پاسداشت ژان ایپولیت، دوره تازه‌ای در پژوهش‌های فوکو که به دوره تبارشناسی‌ها مشهور شده است، آغاز شد. (یزدانجو، ۴: ۱۳۸۰)

فوکو نمونه یک پست مدرنیست است

که از مارکسیسم آغاز کرده است و نهایتاً به نسبی‌انگاری افراطی و مخالفتِ هرج و مرج طلبانه با هر نوع سازمان و نیست‌انگاری تمام عیار معرفتی و اخلاقی می‌رسد. فوکو از نیچه، مارکس، فروید و نیز تا حدود زیادی هایدگر تأثیر پذیرفته است.

دیدگاه‌های فوکو

شهرت فوکو در آن است که او نخستین کسی است که از فرضیه روشنگری درباره عینی بودن شناخت، خلع ید کرده است. فوکو عنوان کرد که زبان، حقیقت جهان را بیان نمی‌کند، بلکه بازتابی از تجربه شخصی فرد است.

او در مطالعات انسان شناختی خود مطرح می‌کند که میان استفاده از زبان و قدرت، نوعی همبستگی وجود دارد، به گونه‌ای که زبان برای قدرتمندان و صاحبان امتیاز جنبه ابزاری دارد و در حفظ و حمایت از پایگاه اجتماعی-سیاسی آن‌ها عمل می‌کند.

نزد فوکو، وظیفه هرمنوتیک خلع ید از قدرت نهفته در ورای متنی است که می‌خوانیم. در نتیجه، او نسبت به مضبوطات و اسناد تاریخی از آن دست که عرضه می‌شوند، چنین نظر دارد که همه ذهنی و تحریف شده‌اند و در واقع جهان بینی نویسنده و خواننده را بازتاب می‌کنند. او معتقد است رخداد‌های تاریخی‌ای که ما ضبط می‌کنیم، آن‌هایی است که در واقع با میل ما به قدرت تناسب دارند.

فوکو می‌گوید که هر رابطه اجتماعی، یک رابطه قدرت است. اما او یادآور می‌شود که هر رابطه قدرت، الزاماً به سلطه ختم نمی‌شود. از نظر او، قدرت در اجتماع مدرن، نظامی از روابط مبتنی بر دانش (شبکه دانش/قدرت) است که فرد را در درون خود جا می‌دهد. به این معنا که فرد، همزمان که شناخته می‌شود (در دفاتر خارجی ثبت می‌شود و یا از درون خود را مطابق هنجارها و دانش تحمیل شده از سوی اجتماع می‌فهمد و طبقه بندی می‌کند) یا تحت نظام دانش‌هایی چون پزشکی، روان‌شناسی و یا آموزش قرار می‌گیرد، مرئی

می‌شود و به این ترتیب، تحت سیطره قدرت قرار می‌گیرد (مراقبت و تنبیه، ۱۳۷۸). قدرت، بدن افراد را نیز از طریق آموزش و نظم دادن به محیط زندگی تحت تأثیر قرار می‌دهد و به همین دلیل می‌توان از زیست-قدرت یا زیست-سیاستی حرف زد که می‌خواهد بر بدن اعمال شده است و آن را در نظم مورد نظر خود سازمان دهد (تاریخ جنسیت، ۱۳۸۴). اما، فوکو در نهایت می‌گوید که قصد اصلی او، بررسی قدرت نبوده است و می‌خواسته مسئله سوژه را بررسی کند. یعنی چگونگی شکل‌گیری فرد به عنوان کسی که می‌شناسد و البته، به نظر فوکو هم‌زمان خود را تحت انقیاد قرار می‌دهد (فراسوی ساختگرایی و هرمنوتیک، ۱۳۷۸).

فوکو و انقلاب اسلامی ایران

میشل فوکو یکی از اندیشمندانی است که توجه ویژه‌ای نسبت به انقلاب اسلامی ایران نشان داده است. او قبل از پیروزی انقلاب به حمایت از انقلاب و مردم ایران برمی‌خیزد اما درست بعد از پیروزی انقلاب مطالبی از او منتشر می‌شود که ظاهراً نشان می‌دهد نظر او نسبت به این انقلاب تغییر کرده است. (رمضان نرگسی، ۱۳۸۴)

فوکو در کوران مبارزات انقلاب مردم ایران به درخواست یک نشریه ایتالیایی، نشریه مشهور «کوریر دلا سرا» طی دو مسافرت در سال ۱۳۵۷ از ۲۵ شهریور تا ۲ مهر و از ۱۷ تا ۲۴ آبان به تهران آمده است. او در مدت اقامت خود در ایران، ۹ مقاله با عناوین گویا و جالب توجه برای روزنامه ارسال می‌دارد: «ارتش، زمانی که زمین می‌لرزد»، «شاه صد سال دیر آمده است»، «تهران، دین بر ضد شاه»، «ایرانی‌ها چه رویایی در سر دارند؟»، «شورش با دست خالی»، «آزمون مخالفان»، «شورش ایران روی نوار ضبط صوت پخش می‌شود» و «رهبر اسطوره‌ای شورش ایران». (رمضان نرگسی، ۱۳۸۴)

مصاحبه‌ای نیز توسط خانم «کلر بری‌بر» و

«پی‌یر بلانشه» با میشل فوکو در خصوص انقلاب ایران صورت گرفت که در سال ۱۹۷۹ در پاریس به چاپ رسید؛ ترجمه فارسی آن نیز تحت عنوان «ایران روح یک جهان بی‌روح» به همراه ۹ مصاحبه دیگر در ایران نیز چاپ شد. فوکو بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، نامه سرگشاده‌ای به مهدی بازرگان و مقاله‌ای استفهامی تحت عنوان «طغیان بی‌حاصل» در انتقاد از عملکرد جمهوری اسلامی منتشر نمود. با توجه به مطالب فوق لازم است:

- با کاوش در اندیشه‌های وی بر کشف علت حمایت اولیه او از انقلاب ایران بپردازیم.
- بررسی شود آیا او از نظرات اولیه خود درباره انقلاب عدول کرده است یا نه؟
- با تأمل در اندیشه‌های این متفکر آیا می‌توان جایگاه نظری خاصی در تفکر پست مدرن غرب برای این انقلاب در نظر گرفت؟

چارچوب نظری فوکو در تحلیل انقلاب اسلامی میشل فوکو، انقلاب ایران را نویدبخش ظهور گفتمان رادیکال سیاسی-عرفانی جدیدی می‌داند که از دل مفاهیم و آموزه‌های مذهبی که در طی قرون متمادی در پس لایه‌های غبار خرافه، ارتجاع و نسیان مدفون شده بود، سربرآورده است.

با توجه به نگاه خاص فوکو به قدرت که نقش «اراده» را در آن حیاتی می‌داند، در انقلاب ایران نیز دو عنصر ارادی مهم را قابل اتکا می‌داند: یکی اراده جمعی مردم در تغییر خود، جامعه و نهادهای اجتماعی؛ دوم نقش امام خمینی در حوادث انقلاب که نقش محوری بوده است. تا جایی که فوکو در مقاله‌ای می‌نویسد: نقش آیت‌الله خمینی پهلو به افسانه می‌زند. (رمضان نرگسی، ۱۳۸۴)

هم‌چنین نگاه خاص فوکو و تعاریف جدید فوکو نسبت به قدرت نیز در انقلاب ایران هم مورد توجه قرار گرفته است. فوکو اراده جمعی را مظهر قدرت مردم ایران می‌شمارد و آن را که اندیشمندان یک «اسطوره‌ای سیاسی» می‌دانستند، در ایران تحقق یافته می‌بیند.

مدیریت

شماره ۲۰
تیر ۹۵

۶۶

فوکو ادعا می‌کند که «اراده جمعی یک ملت» را به عیان مشاهده نموده است و این اراده جمعی یک «موضوع، یک مقصد و یک هدف بیشتر نداشته است و آن عبارت بوده است از خروج شاه».

اما ویژگی دیگر اندیشه‌های فوکو، نقد مدرنیسم است که از این زاویه نیز به انقلاب ایران نگریسته است. فوکو معتقد است که در این انقلاب هیچ یک از دو ویژگی کلاسیک حرکت‌های انقلابی معمول و متداول یافت نمی‌شود: «در این حرکت نه اثری از «مبارزات طبقاتی» یا حتی «جبهه بندی اجتماعی» می‌توان یافت و نه نشانی از یک «دینامیک سیاسی» و «اقدامات انقلابی طبقه پیشرو» وجود دارد. در این انقلاب «نه یک طبقه خاص، حزب معین، ایدئولوژی سیاسی مشخص و نه دسته‌ای خاص از پیشگامان انقلابی که با خود، همه ملت را به داخل جریان بکشاند»، یافت نمی‌شود.

علل اصلی انقلاب ایران از نظر فوکو

فوکو معتقد است که این انقلاب با انگیزه‌های اقتصادی شکل نگرفته است، چرا که در این صورت اقشار مرفه نباید در آن شرکت می‌کردند. فوکو در شناخت علل این انقلاب، علل متفاوتی را ذکر می‌کند:

شکست مدرنیسم: فوکو علت اصلی اراده جمعی ملت ایران برای تحقق انقلاب را شکست مدرنیسم دانسته، معتقد است که نوسازی و مدرنیسم در ایران امتحان خود را پس داده‌است و دوران آن به سر آمده است: «در آن لحظه احساس کردم که در رویدادهای اخیر عقب مانده ترین گروه‌های جامعه نیستند که در برابر نوعی نوسازی بی‌رحم، به گذشته روی می‌آورند، بلکه تمامی یک جامعه و یک فرهنگ است که به نوسازی که در عین حال کهنه پرستی است «نه» می‌گوید. بدبختی شاه این است که با این کهنه پرستی، هم‌دست شده است. گناه او این است که می‌خواهد به زور فساد و استبداد، این پاره گذشته (نوسازی) را در زمانی که دیگر خریداری ندارد، حفظ

کند. آری! نوسازی به عنوان پروژه سیاسی و به عنوان اساس دگرگون سازی جامعه در ایران به گذشته تعلق دارد... پس تمنا می‌کنم که این قدر در اروپا از شیرین کامی‌ها و شوربختی‌های حاکم متجددی که از سر کشور کهنسالش هم زیاد است، حرف نزنید. در ایران آنکه کهنسال است، خود شاه است؛ او پنجاه سال، صد سال دیر آمده است. امروز کهنه پرستی پروژه نوسازی شاه، ارتش استبدادی او و نظام فاسد اوست. کهنه پرستی خود رژیم است.

ویژگی‌های مذهب تشیع: فوکو معتقد است که به صورت طبیعی باید غرب که مهد مدرنیته است در مقابل مدرنیته قیام می‌کرد و دلیل این که چرا ایران بعد از یک قرن تلاش برای مدرن شدن در مقابل مدرنیته قیام کرد را در مذهب تشیع جستجو می‌کند. فوکو معتقد است که مذهب تشیع ویژگی‌هایی دارد که در فرهنگ غرب مفقود است:

• اعتقاد به امام زمان و نقش او در زندگی مردم شیعه: به اعتقاد فوکو در جامعه شیعه ایران، مردم نه تنها تحصیل وضع مطلوب را غیرممکن نمی‌دانند بلکه وقوع آن را نیز حتمی و لازم می‌شمارند و این تأثیر زیادی در برانگیختن آن‌ها به قیام و تلاش برای بهبودی اوضاع دارد. فوکو می‌نویسد: «امام دوازدهم، هر چند پیش از ظهور از چشم‌ها پنهان است، به طور کلی و قطعی غایب نیست؛ خود مردم هستند که هر چه بیشتر نور بیدارگر حقیقت بر دلشان بتابد، بیشتر اسباب بازگشت او را فراهم می‌کنند. در برابر قدرت‌های مستقر، تشیع پیروان خود را به نوعی بی‌قراری مدام مسلح می‌کند و در ایشان شوری می‌دمد که هم سیاسی و هم دینی است.

• وجود روحانیت شیعه و نقش آن‌ها در حفظ دین: به عقیده فوکو یکی دیگر از ویژگی‌های اختصاصی شیعه، وجود مرجعیت شیعه به عنوان رهبران طبیعی و واقعی مردم است. در حالی که فرمانروایی رسمی بر جامعه

نیاز به هزینه‌های زیادی هم‌چون نیروی انتظامی و نهادهای اجرایی و قانون‌گذاری و ... دارد، مرجعیت شیعه بدون این هزینه‌ها فرمانروایی واقعی جامعه را بدست می‌گیرد و مردم نیز با آن که برخی از آنان از دولت حقوق می‌گرفتند، اما در عمل کارگزاری مرجع تقلید بودند.

ویژگی‌های منحصر به فرد انقلاب اسلامی
فوکو برای انقلاب اسلامی ایران چند ویژگی را معرفی می‌نماید:

- نمایش اراده کاملاً جمعی ملت در برابر قدرت حاکمه
- نقش فعال دین در اراده مردم به تغییر ریشه‌ای زندگی خود
- وجود رهبر منحصر به فرد و افسانه‌ای انقلاب
- ارتباط بین آیین‌های مذهبی و اراده جمعی
- وارد کردن معنویت در سیاست
- موضع فوکو درباره انقلاب اسلامی پس از پیروزی

فوکو در مصاحبه‌ای با روزنامه لیبراسیون، در جواب خبرنگاری که متذکر خشم غرب از ایران شده بود و می‌پرسید «آیا نباید خشمگین و هراسناک از یک انقلاب ارتجاعی یا یک استبداد دینی باشیم؟» می‌گوید: «باید نگران خشم و هراس سومی باشیم: هراس ناتوانی غرب از فهم و تبیین این انقلاب». به طور خلاصه می‌توان گفت فوکو معتقد بود که غرب حق ندارد ارزش‌ها و الگوهای مورد پسند خود را به این انقلاب تحمیل کند. اما فوکو بعد از پیروزی انقلاب سخنانی دارد که انسان را در ثبات رأی او به شک می‌اندازد.

فوکو در نامه سرگشاده‌ای برای دکتر بازرگان از اقدامات دولت او انتقاد می‌کند و در مقاله‌ای تحت عنوان «طنعین بی‌حاصل» سعی می‌کند اقدام‌های انقلابی را با جنایات ساواک مقایسه کند.

در تحلیل سخنان فوکو چند احتمال می‌توان مطرح کرد:

- دفاع شخصی از اتهامات و حملاتی که

به شخص او به دلیل طرفداری از انقلاب اسلامی شده است.

• ناتوانی تفکر پست مدرنیستی فوکو در شناخت صحیح از انقلاب اسلامی ایران: با توجه به اینکه بخش سلبی تفکر پست مدرن بر وجه ایجابی آن غلبه دارد، در قسمت نفی زمانی که انقلاب بخشی از عناصر مدرنیسم را رد می‌کند، فوکو به حمایت از آن می‌پردازد اما به دلیل این که در بخش اثبات، پست مدرنیسم حرف چندانی برای گفتن ندارد، به همان مبانی مدرنیسم پای بند است.

• ادامه تسلط جریان شرق شناسی بر اندیشمندان غرب کنونی از جمله فوکو: غرب علم و سیاست و تکنیک جدید را نه فقط آورده خود می‌داند، بلکه یگانگی با آن‌ها را شرط و ملاک انسان قرار داده است؛ بنابراین اصل، هیچ فرهنگی جز فرهنگ غرب و شیوه غربی اعتبار و اهمیت ندارد و هر چیز غیر غربی باشد، باید در آن به عنوان ماده و شرط امکان و وسیله‌ای برای بسط غرب و تسلط آن بر همه جا نظر کرد. در واقع شرق شناسی هرگز نمی‌توانسته است بیرون از فضای تاریخی مسلط بر آن، به فرهنگ‌های غیرغربی بنگرد و جز تحویل این فرهنگ‌ها به جایگاهی در مفهوم غربی از تاریخ، چاره‌ای نداشته است. با چنین تصویری از تاریخ، تاریخ‌ها و تمدن‌های شرقی ناگزیر در جایگاهی ماقبل تمدن غربی جای می‌گرفته‌اند و به آن‌ها همچون میراث‌های زنده بشری، بلکه همچون چیزهای متعلق به گذشته نگر بسته‌اند. (رمضان نرگسی، ۱۳۸۴)

بودریار

ژان بودریار در سال ۱۹۲۹ میلادی در فرانسه تولد یافت. نسب او از اجدادی کشاورز است که پدر او شهرنشینی اختیار کردند. بودریار هیچ‌گاه نتوانست پست دانشگاهی و آکادمیک ثابتی برای خود دست و پا کند.

نکته جالب توجه در مورد بودریار این که نخستین اثر او در دهه ۱۹۶۰ در چارچوب

مدیریت

شماره ۲۰
تیر ۹۵

۶۸

مدرنیسم بود و بودریار تا سال ۱۹۸۰ میلادی از واژه پست مدرنیسم استفاده نکرده بود و جهت‌گیری مارکسیستی داشت.

نظریات بودریار

بودریار به واسطه ایده‌هایی هم‌چون وانموده (simulation) و ابرواقعیت یا واقعیت حاد (hyper-reality) شهرت یافت. او را به واسطه ملاحظه عجیبی که در سال ۱۹۹۱ در مورد جنگ خلیج فارس ارائه کرد نیز می‌شناسند؛ او گفت: «جنگ خلیج فارس رخ نداد.» با ساخته شدن فیلم ماتریکس که سازندگان آن بودریار را یکی از سرخ‌های فکری فیلم معرفی کردند و با مباحثی که درباره جنگ خلیج فارس در گرفت نام او بیش از پیش مطرح شد.

بودریار معتقد بود که انسان‌ها دیگر در زندگی خودشان هم دخالتی نمی‌کنند. در مقاله‌ای که با عنوان «بعد از خوشگذرانی چه کار می‌کنی؟» منتشر کرد به این مطلب اشاره می‌کند که چگونه نیروهای آزاد شده مدرنیسم - یعنی آزادی جنسی و نژادی، آزادی بیان و الغای امتیازات طبقاتی - به تدریج در پیوند با یکدیگر «جامعه نمایشی» را ساخته‌اند و در این جامعه به ضد آن چیزی که در اصل انتظار می‌رفت، بدل شده‌اند.

بودریار معتقد است جهان پسامدرن جهان وانموده است و به همین دلیل دیزنی لند و تلویزیون واقعیت‌های آمریکا را تشکیل می‌دهند. از نظر بودریار ما وارد جهان فرا واقعی شده‌ایم. به عبارت دیگر، واقعیت تولید می‌شود، ولی از قدرت ما خارج است. بودریار حتی مقاله‌ای راجع به جنگ خلیج فارس در اوایل دهه ۱۹۹۰ نوشت و اشاره کرد که این جنگ، کاملاً ساخته و پرداخته رسانه‌ها بود و آن‌ها چنین جنگی را برای ما تصویر کردند.

او معتقد است آن‌چه که ما از واقعیت و جهان واقعی می‌بینیم در واقع تصویری است که به ما نشان داده می‌شود. رسانه به صورت دریچه نگاه ما به جهان عمل می‌کنند. حتی وقتی که در صدد مخالفت با این نظام سرمایه داری

پیشرفته باشیم، بلافاصله به بخشی از آن تبدیل می‌شویم.

از نظر بودریار پیروی عقل ابزاری بر شیوه‌های زندگی بشری موجب انحلال سوژه اجتماعی و خصوصی شدن بعد سیاسی شده است. این انحلال که همراه با انحلال کامل سوژه هگلی به دنبال نقد نیچه‌ای از متافیزیک است، متفکران پسامدرن را به سوی نوعی نسبی‌گرایی فرهنگی سوق می‌دهد که همراه با پلورالیسمی افسون‌زدا سقوط ایدئولوژی‌ها و نگرش‌های سهوگرایانه را فراهم می‌آورد.

کنث گرگن

کنث گرگن متولد سال ۱۹۳۵ است. او در سال ۱۹۶۳ میلادی موفق به اخذ دکترای روانشناسی از دانشگاه دوک (Duke) شد. پس از آن به عنوان استادیار گروه روابط اجتماعی در دانشگاه Harvard مشغول به تدریس شد و اکنون، استاد دانشگاه Swarthmore است. او از افراد برجسته و تأثیرگذار بر جریان رشته‌های روانشناسی و جامعه‌شناسی است تا جایی که او را به عنوان بزرگترین فرد در ساختارگرایی اجتماعی می‌شناسند. گرگن معتقد است که دو نگاه به منشا پست مدرنیسم وجود دارد:

یک دوره جدید (اپوخه - Epoche)

واژه‌ای از زبان یونانی باستان که در کاربرد فلسفی آن، لحظه‌ای نظری را توصیف می‌کند که تمامی قضاوت‌ها درباره وجود یا هستی جهان خارجی و در نتیجه تمام کنش‌ها در جهان به حالت تعلیق در می‌آید. این واژه در فارسی «تعلیق»، «بازداشت» و «توقیف» ترجمه شده است، ولی معمولاً به همان صورت اپوخه استفاده می‌شود. این اصطلاح به وسیله ادموند هوسرل متداول گردید.

دوره‌ای که با نقد مدرنیسم آغاز شده است: در این عقیده پست مدرنیسم با نقد اصولی که پایه‌های مدرنیسم به شمار می‌آیند، پا به عرصه وجود نهاده است. گرگن نیز به مانند بسیاری از اندیشمندان

پست مدرنیسم، نظر دوم را می‌پسندد که پست مدرنیسم را نقد مدرنیسم می‌داند و بر این عقیده است که ۳ اصل به عنوان پایه‌های مدرنیسم شناخته می‌شود:

- عقلایی بودن انسان؛ با خصوصیتی مانند: کرامت بخشی به عقلایی بودن انسان، حمله به توتالیتاریسم مذهبی-سلطنتی، دوری از ماوراء الطبیعه و نزدیکی به انسانگرایی.
- تجربه‌گرایی سیستماتیک؛ که تأکید بر قدرت مشاهدات فردی، شروع اثبات‌گرایی دارد.

• زبان به عنوان نماینده (انتقال از کانال ذهنی-عینی-ذهنی).

گرگن بیان می‌دارد که پست مدرنیسم برای به لرزه انداختن پایه‌های مدرنیسم ابتدا به ابزار مدرنیسم یعنی زبان حمله می‌کند. به دلیل این‌که زبان در افراد متفاوت، در فرهنگ‌های متفاوت و حتی در طبقات اجتماعی-شغلی متفاوت است، می‌توان نتیجه گرفت که زبان وسیله‌ای برای مکنونات فردی نیست بلکه تابع کارکردهای فرهنگ است. زبان ذاتا محصول تبادلات جانبی میان انسان‌ها است.

تولید یک سیستم نمادی برای خود از میان بسیاری از نمادهای موجود، در اصل نوعی ابتلا به توهم است. بنابراین زبان زنده، وابسته به همکاری جمعی یا عمل مشترک دو یا چند نفر است. ایجاد معنا یک دستاورد جمعی است. حال اگر منطقی بودن اساس یک دستاورد در زبان است، پس عقلانیت ذاتا یک شکل از مشارکت جمعی است. صحبت کردن عقلانی به معنای صحبت کردن بر طبق مفاهیم قراردادی یک فرهنگ است. موجودیت عقلانی یک موجودیت فردی نیست، بلکه یک عمل هماهنگ فرهنگی است.

پست مدرنیسم تلاش دارد تا از مفاهیم پایه‌ای مدرنیسم به اصولی فراتر توجه کنیم و برای این امر به جای استفاده از روش تجربی، توجه را به ساخت اجتماعی معطوف می‌دارد. در

واقع گرگن با استفاده از این جمله بیتسون^۱ که «نقشه واقعا قلمرو نیست» نقص زبان در بیان مفاهیم به شکل کامل را نمایان می‌کند و معتقد است که زبان با چند فرهنگی شدن معناها را دگرگون ساخته است.

تئوری مولد (Generative Theory)

گرگن معتقد است که در پست مدرنیسم به پایان عصر تئوری‌های کلان و جهان شمول می‌رسیم و تئوری‌سین‌ها برای دور ریختن تئوری‌های قدیمی بسیار شجاع می‌شوند. در جهان پست مدرن به تعداد افراد می‌توانیم تئوری داشته باشیم، هر فردی می‌تواند یک تئوری‌سین باشد و تمام مجریان خود می‌توانند نظریه‌پردازی کنند.

پست مدرنیسم و مدیریت

در عصر مدرن اصلاحات، مدیریت از روش‌های مبتنی بر «قوانین» فاصله گرفت و به سمت مدیریت «واقعیت» گام نهاد، واقعیت‌هایی که از طریق پژوهش‌های علمی و تجربه ثابت شده بود (کوپر، ۱۹۹۰؛ گلدمن، ۱۹۷۷؛ کلوپنبرگ، ۱۹۸۸؛ لاک، ۱۹۸۲). بویر (۲۰۱۱) نسبت به پیشرفت مردد است. شک‌گرایی حتی در مورد «امر نیک» هم در پیشرفت‌های علمی به وجود آمده است که خود معرف فناوری‌ها نوین شده است، اما عقاید متضاد دینی منجر به تشویش عمومی به خاطر انقلاب صنعتی با تمرکز بر ثروت در اختیاری تعدادی اندک در «کاپیتالیسم منسجم» گشت. (Kemp, 2013)

دیدگاه‌های پست مدرنیسم در مدیریت رسانه

پست مدرنیسم، بیانگر یک نظریه سیستماتیک و جامع نیست و به دریافت‌ها، تشخیص‌ها و شناخت‌های متفاوت و به کثرت‌گرایی باور دارد. پست مدرنیسم، محیط سازمان را متلاطم و متغیر می‌داند و در نتیجه با طرح هر گونه نظریه جامع در مورد مدیریت مخالف است.

جونز می‌گوید: مدرنیسم در تعریف مدیریت

1 - Bateson

پست مدرن بسیار بسیار ناتوان است، چرا که مستلزم «ساده سازی مفهومی» است. (2003 Jones,

هستی شناسی مدرنیسم در تقابل مستقیم با پست مدرنیسم در موضوع تئوری سازمانی است. در نتیجه دانشمندان علم سازمان با دو حقیقت متناقض روبرو هستند که اجماع کمی در خصوص درستی هریک از ایشان وجود دارد. (Boisot, 2010)

رویکرد پست مدرنیسم به عنوان یک وضعیت جدید در دانش، برای مدیریت یک امر ضروری (اجتناب ناپذیر) است، چرا که این رویکرد کسب و کار را از دوره صنعتی وارد دوره پسا صنعتی نموده است. (Kemp, 2013)

کاربرد منطق مدیریتی مدرن در کارایی با شعار «کار را درست انجام بده» در پارادایم پست مدرنیسم پایداری خود را از می دهد. پست مدرنیسم بر این باور است که کارایی از رهگذر اثربخشی حاصل خواهد آمد. (Gergen, 2004)

یکی از بنیادهای متعالی تحلیل سازمانی پست مدرن، صرف نظریه پردازی حول این مسئله شد که چگونه بازاندیشی، تفاوت و تغییر بازآمایی سازمان را در مسیر تولید دانش، تغذیه می کنند؟ در خلأ مطالعات سازمانی، پاسخ این پرسش ها هنوز داده نشده است:

امروز ما در نظریه تحلیل سازمان چه چیزی به کمک قدرت دانش می توانیم بسازیم؟ محدودیت های موضوعی ما چه چیزهایی است و چگونه می توانیم از آن رها شویم؟ یا به قول فوکو و کانت: گوهر وجودی حاضر ما چیست؟ (Chan, 2000)

تکنولوژی فرا صنعتی و دنیای دانش محور، نیازمند این است که افراد همواره در تصمیم گیری های مهم درگیر شوند. اجرای مؤثر کارهای دانش محور، نیازمند آن است که هر فردی قادر به فهم هدف های غیر معمول و اعمالی باشد که برگرفته از فرایند پیچیده کار است.

نظریه های کلاسیک، نئوکلاسیک و نظریه های

رفتارگرایی، زیر عنوان نظریه های پیش نوگرا مطرح می شوند. رویکرد سیستمی و مدیریت اقتضایی از جمله نظریه های نوگرا محسوب می شوند.

نظریه های پست مدرن مدیریت نیز، شامل مدیریت کیفیت جامع، سازمان مجازی، سازمان شبکه ای، مدیریت دانش، سازمان یادگیرنده و سازمان یاددهنده هستند.

پیترز (۱۹۸۹) بر این باور است که: مفهوم علمی و اجتماعی پست مدرنیسم در دهه ۱۹۶۰، با پرسش و تردید در مورد مرجعیت عقل و وضع هر گونه نظریه جامع و مطلق پا به عرصه گذاشت و با دو مورد در ارتباط بود:

- تغییر ساختار اقتصادی؛
- مبارزه با اصول بنیادی نظریه پردازان نوگرا. پست مدرنیسم، فرضیه مرگ فرا روایت را مطرح می سازد. در روایت نوگرا، مدیریت علمی و روابط انسانی هدف های مدیر را تشکیل می دادند. فرد، یک ابزار مکانیکی بود که به گونه علمی قابل کنترل بود. مشاغل باید رسمی سازی، استاندارد سازی، متمرکز سازی و تخصصی می شد. روایت پست مدرنیسم بر سازمان شبکه ای، با خطوط مسطح، هماهنگی افقی و روابط موقتی بین فروشندگان، مصرف کننده و کارکنان، تأکید دارد؛ یک شبکه پاسخگو، موقتی و بخش بخش که همه مرزهای سازمانی را محو می کند. (بوج و دنهی، ۲۰۰۰)

جنبش پست مدرنیسم در سازمان ها این موارد را شناسایی و مطرح کرد:

- نقش آزاد شده زنان و اقلیت ها در محل کار؛
- نیاز به مهارت آموزی مجدد همه کارکنان؛
- نیازهای اساسی آموزش و پرورش؛
- تأکید هم بر فرد، هم بر گروه و هم بر جامعه (بوج و دنهی، ۲۰۰۰).

در واقع پست مدرنیسم در سازمان تکیه بر مفاهیمی مانند اختیار، توانایی شکار موقعیت، نسبی گرایی، زمان شتابنده، درون گرایی، فرد گرایی، فوریت، ارتباطات و تعامل نهفته دارد. هم چنین پست مدرنیسم به عنوان یک

پدیده فرهنگی در سازمان مواردی همچون تحمل ابهام، ارج نهادن نوآوری، ساختارزدایی از واقعیت، تأکید بر تنوع را تقویت کرد. پیتر دراگر در سال (۱۹۹۲) با طرح پرسش‌هایی برای نخستین بار از مدیریت پست مدرن نام برد: «آیا ما فراتر از عصر ماشین هستیم؟ فراتر از زمانی که افراد در کار هیچ مهارتی نداشتند؟ آیا کار کردن در تیم‌های خود گردان، در یک شبکه جهانی و مسطح و روابط باز، افراد را توانمندتر و خود کنترل‌تر می‌سازد و کمتر استثمار می‌کند؟»

بوج و دنهی بر این باورند که: «در مدیریت پیش از مدرن، مدیریت مهارت مدار در دستور کار قرار داشت و در دوره مدرن، مدیریت هرم‌مدار اما آن چیزی که در پست مدرنیسم ملاک عمل است، مدیریت شبکه‌مدار است.» اندیشمندان مدیریت بر این باورند که به جای وظایف اصلی مدیریت در مدرنیسم که عبارت بودند از برنامه ریزی، سازماندهی، فرماندهی، هماهنگی، کنترل به مفاهیمی مانند نوآوری و ابتکار، سازماندهی فعال، ترغیب، هم‌آفرینی، خودکنترلی تکیه می‌کند که در ذیل به آن می‌پردازم:

نوآوری

سازمان‌ها برای مؤثر بودن باید عدم قطعیت و هر احتمالی را در محیط اداره کنند. عدم قطعیت به این معنا که تصمیم‌گیران اطلاعات زیادی در مورد محیط ندارند و برای پیش بینی

تغییرات دچار مشکل هستند، بنابراین برای ماندگاری خود باید به طور مستمر ایده‌های نو ارائه دهند. علاوه بر آن، ارزش‌های افراد و سازمان‌ها همراه با واقعیات تغییر می‌کند و این تغییرات به نوبه خود تعدیل در برنامه‌ها و تجدید نظر در هدف‌ها و راه‌های رسیدن نیل به هدف‌ها را ضروری می‌سازد (ایکاف، ۱۳۷۵). در نتیجه دیگر نمی‌توان از برنامه ریزی به مفهوم کلاسیک آن سخن گفت و مفاهیم نوآوری و اختراع و ابداع مطرح می‌شوند.

سازماندهی فعال

پست مدرنیسم، به دلیل اهمیتی که برای تمرکز زدایی قائل است، مفهوم سازماندهی فعال را در تقابل با سازماندهی مطرح می‌کند، که عبارت است از الگویی که بر مبنای اطلاعات حاصل از شناسایی شرایط محیط، هدف‌ها و وظایف، اطلاعات و فناوری و موقعیت فنی و راهبردی سازمان انتخاب می‌شود و اتکالی کمتری به ساخت‌های رسمی و روابط از پیش تعیین شده دارند. سازماندهی پهن، غیر متمرکز، با لایه‌ها و طبقات کم، منعطف و مسطح برای تیم‌های خود مختار مورد تأکید است (بوج و دنهی، ۱۹۹۹). در سازماندهی فعال کارکنان به وسیله نمودارهای کنترل کیفیت آماری و فناوری اطلاعات، کارشان را سرعت می‌بخشند.

ترغیب

ترغیب که در پست مدرنیسم در تقابل با

جدول ۱- تفاوت سازماندهی نوگرا و پست مدرنیسم

سازماندهی فرانوگرا	سازماندهی نوگرا
<ol style="list-style-type: none"> ۱. تیم‌های کار، کارکنان چند مهارتی. ۲. همکاری مدیریت و کارمند. ۳. شبکه‌های انعطاف‌پذیر با مرزهای نفوذ ناپذیر. ۴. ساختار مسطح. ۵. تقویت تنوع و تفاوت‌ها. ۶. چنین فرض می‌شود که از طریق تخصصی سازی، رسمی سازی، عادی سازی و تقسیم کار باعث کاهش کارایی می‌شود. 	<ol style="list-style-type: none"> ۱. یک فرد، یک شغل و مشاغل تخصصی. ۲. تقابل مدیریت و کارمند. ۳. تقسیم بخش‌ها و شعبه‌ها. ۴. ساختار بلند. ۵. تقویت تجانس و مشابهت‌ها. ۶. چنین فرض می‌شود که تخصصی سازی، رسمی سازی، عادی سازی و تقسیم کار باعث افزایش کارایی می‌شود.

مدیریت
سازماندهی

شماره ۲۰
تیر ۹۵

۷۲

فرماندهی مطرح می‌شود، به این اشاره دارد که مدیریت هنر و توانایی پیگیری آرزوهای جدید و ایجاد تعهد به پی‌جویی آن‌ها است. در دوران جدید، کارکنان فرهیخته هستند و در نتیجه مشارکت و همکاری در گروه‌ها به یک آرمان مشترک دست می‌یابند و از این راه به هدف‌ها متعهد می‌شوند و برای رسیدن به آن‌ها تلاش می‌کنند (کنو و تابین، ۲۰۰۰).

هم‌آفرینی

هنگامی که هماهنگی داوطلبانه، غیر رسمی، بدون تشریفات سازمانی، توسط افراد و واحدهای سازمانی ایجاد شود، هم‌آفرینی صورت می‌پذیرد.

در این مورد کارمند باید هدف‌های خود و واحد خود را بشناسد، تصویر روشنی از آنچه نیاز دارد، در نظر داشته باشد و خود را با سازمان و هدف‌های آن وفق دهد.

در هم‌آفرینی، فرد به گونه ذهنی و عاطفی، در یک وضعیت گروهی، درگیر می‌شود و این درگیری وی را وادار می‌کند تا به هدف‌های گروه کمک کند و خود را در مسئولیت‌های آن گروه سهیم بداند و برای به انجام رساندن آن‌ها تفکر و تلاش کند.

خودکنترلی

خودکنترلی از راه پذیرش مسئولیت فردی برای کارهای خود صورت می‌پذیرد. از آنجا که سازمان فرا نوگرا، اساس رابطه و حضور را به ارزش‌ها و گرایش‌های مشترک می‌گذارد،

انتظار می‌رود که به دلیل کشش‌های درونی کارکنان و جاذبه‌های بیرونی و موضوع‌های سازمانی، مشکلات انضباطی به کمترین میزان در آن پدیدار شود.

سازمان پست مدرن

سازمان پست مدرنیسم، شبکه‌ای از تنوع، خود رهبری و تیم‌های خود کنترل با چندین مرکز است که رفتارهای سازمانی خود را به اقتضای شرایط هماهنگ می‌کند. این سازمان خواهان تغییر است و از آن استقبال می‌کند و مشارکت و تعاون به معنای واقعی کلمه و با حضور کارکنان رده‌های مختلف سازمان محقق می‌شود. پست مدرنیسم توصیه می‌کند که سازمان‌ها ویژگی‌هایی همچون خود مختاری، استقلال داخلی، کار تیمی، رهبری مشارکتی و تنوع فرهنگی را توسعه دهند. سلسله مراتب مسطح، مدیریت ماتریسی، یادگیری مشارکتی و مدیریت پروژه بعضی از رویکردهای معمول در این زمینه هستند. تافلر سازمان متناسب با عصر پست مدرنیسم و فرا صنعتی را سازمان موج سوم می‌نامد و سه ویژگی: قابلیت انعطاف، خلاقیت و نوآوری را برای آن بر می‌شمارد. در نهایت می‌توان گفت که تفکر سازمانی پست مدرنیسم، دیدگاه‌های مردم‌سالار و تکثرگرا را به عنوان روش‌هایی برای اداره موقعیت‌های غیر قابل کنترل تشویق می‌کند.

کابوس پست مدرن؟!

رویای پست‌مدرن و فرا پست مدرن به سه

جدول ۲- مقایسه متغیرهای سازمانی در سازمان‌های مدرن و پست مدرن

متغیرهای سازمانی	سازمان‌های مدرن	سازمان‌های پست مدرن
اهداف استراتژیک	تخصصی شدن	یکپارچگی
ترتیبیات کارکردی	بوروکراسی	مردم‌سالاری
هماهنگی و کنترل	توجه به توانمندسازی ابزاری	تمرکز بر توانمندسازی انسانی
قابلیت محاسبه	سازمانی	درونی
روابط کاری	ساختارمند	بدون ساختار
انگیزش	پاداش و تنبیه	تعهد و اطمینان
کیفیت	بیرونی	درونی (فرهنگ‌سازی)
رابطه عملکرد - پاداش	فردی	تیمی
روابط بین شخصی	رو به انحطاط	زاینده

دلیل به کابوس تبدیل شده است. نخست، پست مدرن، به دنبال شروعی خیره‌کننده در هنرهای ظریف گامی بلند به سوی علوم اجتماعی با انتظارات فراوان برداشت (روسوریال ۱۹۹۳؛ پست و کلنر، ۱۹۹۱: ۱۹۹۷: ۲۰۰۱). بسیاری گمان کردند که دوره پست مدرن از راه رسیده است و پایانی خواهد بود بر دوران یغماگر و استثمار و غیرقابل تحمل دوره آخر مدرن (بوژه و دنی، ۱۹۹۴). این گام بلند به سوی علوم اجتماعی متنوع منجر به چندپاره شدن تئوری پست مدرن به رقابت و شاید واقعیت‌های بی‌تناسب شد: پست مدرنی شاد که نمی‌توانست گوشه تاریک فناوری پست مدرن را اذعان نماید (برگ کوئیست، ۱۹۹۳) که ریشه در بعد زیبایی‌شناسانه سوررئال داشت (کار و هانکوک، ۲۰۰۳) علوم پست مدرن (بوژه، ۲۰۰۱)، یک پست مدرنیسم ساده در عصر تغییر که پیش‌بینی پایانی بر مدرنیته ناموزون می‌کرد (کلگ، ۱۹۹۰)، پست مدرنی که عصر بعدی را پیچیده‌تر می‌ساخت (کوپر و بول، ۱۹۸۸؛ پست و کلنر، ۱۹۹۱؛ بوژه و دیگران، ۱۹۹۶) و یک تئوری پست مدرن انتقادی (الوسسون و دیتز، ۱۹۹۶؛ پست و کلنر، ۱۹۹۷؛ بوژه، ۲۰۰۱) که عصر تغییر، جشن، و پست مدرن ساده را به نفع رابطه هیبرید با نظریه انتقادی رد می‌کرد. ثانیاً، فرم‌های اواخر مدرن کاپیتالیسم جنبش‌های پست مدرن را متناسب می‌ساخت. برای نمونه، مدیران شروع به بهره‌برداری از زبان پست‌مدرنیست‌ها (و پساساختارگرایان) کردند تا مدل‌هایی از مدیریت و سازماندهی ایجاد نمایند که «پست‌مدرن» نامیده می‌شد. تبلیغات شرکت‌های نایک ساختار مصرف‌گرایی خود را می‌شکنند، مک‌دونالد شروع به فروش سالاد کرد در حالی که فست‌فودهای خود را دارای ارزش غذایی تبلیغ می‌کرد. مدیریت دانش، سازمان یادگیرنده، مشاوره تعاملی «کارگران دانش»، «قدرت‌زایی» و «پیچیدگی» را ایجاد نمودند که مدل‌هایی پست بوروکراتیک، پست

فوردیست، پست تیلوریست بودند. ثالثاً، گوشه تاریک پست مدرن به تازگی موضوع بحث و بررسی شده است. مثلاً، علوم پست مدرن مادامی که بیشتر حول محور اخلاق می‌گردند، فناوری‌های نوین نظیر بیوتکنولوژی، بازمهندسی ژنتیک، شبیه‌سازی و ... نیز عواقب خطرناکی را برای بشر و گونه‌های غیر بشر بالقوه دارا هستند. (2006) (Boje,

پست مدرنیسم و رسانه‌ها

گروهی از نظریه‌پردازان پست مدرن مدعی ظهور و شکل‌گیری نوع جدیدی از جامعه‌اند که با گذشته کاملاً متفاوت است. این عده معتقد هستند ما اکنون در حال پشت سر گذاشتن «عصر اول رسانه‌ها» و شاهد ظهور «عصر دوم رسانه‌ها» هستیم.

عصر اول رسانه‌ها

عصر اول رسانه‌ها که با تکنولوژی‌های ارتباطی فیلم، رادیو، تلویزیون و ویدئو شناخته می‌شود، امتداد و توسعه جریان ارتباطی تلفن است. در عصر اول رسانه‌ها، بعد از جریان تلفن که یک نفر با یک نفر ارتباط برقرار می‌کرد، گروه کوچکی از تولیدکنندگان می‌توانستند اطلاعات، آگاهی‌ها و اخبار را برای اقشار وسیعی از مخاطبان بفرستند؛ به این معنی که با انتشار دست اول اطلاعات و اخبار، یک ارتباط «برتر» و یک‌جانبه برقرار می‌شد و به خصوص آن‌که، نشر در انحصار تولیدکنندگان محدود و مصرف‌کنندگان بی‌شمار پیام‌ها بود. وابستگی فرهنگی، سلطه فرهنگی غرب در جهان سوم، سلطه شرکت‌های بزرگ ارتباطی و تولیدکنندگان فیلم‌های تلویزیونی و سینمایی آمریکا بر جهان سوم و غربی شدن، مهم‌ترین پیامدهای عصر اول رسانه‌ها از منظر نظریه‌پردازان مکتب وابستگی و منتقدان جدی عصر اول رسانه‌هاست.

عصر دوم رسانه‌ها

عصر دوم رسانه‌ها که از دیدگاه نظریه‌پردازان، با ظهور و شکل‌گیری نوع جدیدی از جامعه

مدیریت

شماره ۲۰
تیر ۹۵

۷۴

همراه شده است، از طریق ادغام تکنولوژی‌های جدید ارتباطی ماهواره‌ای با رایانه، تلویزیون و تلفن ظاهر شده است. در اثر چنین ادغامی، جانشین‌های تازه‌ای برای سیستم قبلی که محدودیت‌های فنی جدی داشت، به وجود آمده و این احتمال بسیار قوت می‌گیرد که نظامی مشترک از تولیدکنندگان، توزیع‌کنندگان و مصرف‌کنندگان به وجود آید. مارک پاستر (Mark Poster) از نظریه‌پردازان پست مدرنیسم در تشریح عصر دوم رسانه‌ها چنین می‌نویسد: «برخی از مرتبطان همواره قدرتمندتر از دیگران خواهند بود. اما فکر بزرگی که در پشت قصه‌های (این رسانه‌های الکترونیکی جدید) نهفته، آن است که برای نخستین بار، عده‌ای بسیار با عده‌ای بسیار، وارد صحبت می‌شوند، هر روز اشخاصی که استطاعت تهیه لوازم رایانه و پرداخت صورت حساب تلفن خود را دارند، می‌توانند تهیه‌کننده، مجری، سردبیر و شنونده خود باشند. هر روز که می‌گذرد، داستان‌های آن‌ها بیشتر و بیشتر دارای سبکی خاص، تحت تأثیر کنش متقابل و توأم با فردگرایی می‌شود. داستان‌هایی که در میدان‌های مختلف برای شنوندگان گوناگون و به روش‌های متفاوت بیان می‌شود.»

«این انفجار متکی به نوعی فناوری است که با چاپ و رسانه‌های الکترونیکی نخستین عصر رسانه‌ها تفاوت دارد: ارزان، انعطاف‌پذیر، در دسترس فوری و دارای سرعت است.»

همان‌طور که ملاحظه می‌شود برخلاف عصر اول رسانه‌ها که به قول آدورن و هور کهایمر تضاد ذهنی همیشه میان چند مرکز معدود تولید و گروه بسیار وسیعی از مصرف‌کنندگان متفرق و پراکنده برقرار بود. در عصر دوم رسانه‌ها ظاهراً تضاد انحصاری میان تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان پیام‌ها از بین می‌رود و تولید نه تنها دیگر یک طرفه نخواهد بود، بلکه در انحصار گروهی خاص قرار نخواهد گرفت.

بودریار و رسانه پست مدرن

به اعتقاد «ژان بودریار» بشر، امروز قطعا در

وضعیت پسامدرن به سر می‌برد. بودریار مشخصه دوران پسامدرن را گسستگی میان تصویری که رسانه‌ها و علوم از جهان ارائه می‌دهند، می‌داند. او به همین دلایل مرگ رسانه‌ها را اعلام می‌کند. رسانه‌هایی که در پوست مغز و استخوان مخاطبان به ویژه با پیشرفت تکنولوژی اینترنت و وب، به طرز ناگواری جا گرفته و از اصل و ماهیت خود دور افتاده‌اند. رسانه که در ارتباط بسیار نزدیکی با پیام است نیز شالوده‌شکنی می‌شود. به گفته بودریار: «رسانه پیام است، این هم به معنای مرگ پیام است و هم به معنای مرگ رسانه، چون دیگر رساننده نیست.»

منابع

۱. الوانی، سیدمهدی (۱۳۸۷)، بازخوانی دانش سیاست‌گذاری در زمینه پست مدرنیسم: شکل‌گیری خط مشی در عصر پست مدرن، فصل‌نامه روش‌شناسی علوم انسانی، شماره ۵۶، پاییز ۱۳۸۷، صص ۹۹-۱۲۲
۲. پرتال جامع علوم انسانی (www.ensani.ir)
۳. جهان‌پدیده، افشین و نیکو سرخوش (۱۳۷۸)، مراقبت و تنبیه تولد زندان (ترجمه اثر میشل فوکو)، نشر نی
۴. رمضان نرگسی، رضا (س)، دغدغه‌های میشل فوکو درباره انقلاب اسلامی ایران، فصلنامه آموزه، بهار ۱۳۸۴، شماره ۷، صص ۱۲۱-۱۷۰
۵. روثی پور، حسین (۱۳۸۶)، وضعیت روابط انسانی در مدیریت آموزشگاهی بر اساس آموزه‌های پست مدرنیسم یا پست مدرن، مجله پژوهش‌های تربیتی و روان‌شناختی، دانشکده علوم تربیتی و روانشناسی دانشگاه اصفهان، سال سوم، شماره اول، بهار و تابستان ۱۳۸۶، صص ۱۹-۴۰
۶. سلیمانی، ناهید (۱۳۹۲)، میزان کاربرد مؤلفه‌های مدیریت پست مدرن در کتابخانه‌های دانشگاه علوم پزشکی اصفهان، مدیریت اطلاعات سلامت، دوره دهم، شماره اول، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۲
۷. سایت باشگاه اندیشه
۸. ضمیران، محمد (۱۳۷۸)، میشل فوکو، دانش و قدرت، انتشارات هرمس
۹. عضدانلو، حمید (۱۳۷۳)، مناظره مدرنیته و فرا مدرنیته در زمینه مفاهیم، ماهنامه سیاسی-اقتصادی، شماره ۸۴-۸۳، صص ۲۳
۱۰. فرهنگی، علی اکبر (۱۳۸۷)، پست مدرنیسم و بازاریابی مصرف‌کننده در هزاره جدید، فصل‌نامه مدیریت بازرگانی، پاییز و زمستان ۱۳۸۷، شماره ۱، صص ۸۷-۱۰۴
۱۱. فرهنگی، علی اکبر (۱۳۶۶)، آگزیستانسیالیسم و

- Behavioral Science, Vol. 40 No. 2, pp. 228-249.
23. Jones, C. (2003), "Theory after the postmodern condition", *Organization*, Vol. 10 No. 3, pp. 503-525.
 24. Kemp, Linzi J. (2013), "Modern to postmodern management: developments in scientific management", *Journal of Management History*, Vol. 19 No. 3, pp. 345-361
 25. Ligorio, Tiziana (2004), "Postmodernism and fuzzy Systems", *Kybernetes*, Vol. 33 No. 8, 2004, pp. 1312-1319.
 26. McKelvey, B. (2003), "Postmodernism versus truth in management theory", in Locke, E.A. (Ed.), *Post Modernism and Management, Research in the Sociology of Organizations*, Vol. 21, pp. 113-168.
 27. McKenna, Terry (2012), "Reconceptualising project management methodologies for a post-postmodern era", 9th Annual Project Management Australia Conference 2012.
 28. Miller, K.D. and Tsang, E.W.K. (2010), "Testing management theories: critical realist philosophy and research methods", *Strategic Management Journal*, Vol. 32 No. 2, pp. 139-158.
- آموزش و پرورش، کیهان اندیشه، مرداد و شهریور ۱۳۶۶، شماره ۱۳، ص ۷۶-۱۰۳
۱۲. محمدپور، احمد (۱۳۸۷)، ژان فرانسوا لیوتار و پیدایش علوم اجتماعی پست مدرن: خاستگاه نظری و مبانی پارادایمیک، مجله علوم اجتماعی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، بهار و تابستان ۱۳۸۷، ص ۳۹-۸۲.
 ۱۳. معصومی، محسن (۱۳۷۹)، جهانی شدن و ارزش‌های پست مدرن، مجله اقتصادی، شماره ۲۵ و ۲۶، ص ۶۲-۷۰
 ۱۴. نوذری، حسینعلی (۱۳۸۷)، صورت‌بندی مدرنیته و پست مدرن، انتشارات نقش جهان
 ۱۵. هاشمیان، سیدمحمد حسین (۱۳۹۰)، بازخوانی دانش سیاست‌گذاری در بستر پست مدرنیسم: اجرا و ارزیابی سیاست‌ها در عصر پست مدرنیسم، فصلنامه روش‌شناسی علوم انسانی، شماره ۶۶، بهار ۱۳۹۰، ص ۱۴۱-۱۶۰
 16. Boisot, M. and McKelvey, B. (2010), "Integrating Modernist and Postmodernist perspectives on organizations: a complexity science bridge", *Academy of Management Review*, Vol. 35 No. 3, pp. 415-433.
 17. Boje, D.M. and Dennehy, R. (2000), "Managing in the postmodern world", April, available at: <http://cbae.nmsu.edu/~dboje/pages/mpw.html> (accessed 21 July 2011) and <http://business.nmsu.edu/~dboje/mpw.html>
 18. Boje, David M. (2006), "What happened on the way to postmodern?", *Qualitative Research in Organizations and Management: An International Journal*, Vol. 1 No. 1, pp. 22-40.
 19. Chan, Andrew (2000), "Redirecting critique in postmodern organization studies: the perspective of Foucault", *organization studies*, The online version of this article can be found, <http://oss.sagepub.com/content/21/6/1059>
 20. Fenwick, John (2010), "Public Management in the Postmodern Era: Challenges and Prospects", Edward Elgar Publishing, Inc.
 21. Gergen, Kenneth J. (1996), "Organizational Science in a Postmodern Context", *Behavioral Science*, 1996, 32, 356-378.
 22. Gergen, K.J. and Thatchenkery, T.J. (2004), "Organization science as social construction: postmodern potentials", *The Journal of Applied*

مدیریت
بهره‌رسانی

شماره ۲۰
تیر ۹۵

۷۶